

اَنَا اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْمَلُونَ
براستی ما آنرا نازل کردیم درحالیکه قرآن عربی است
شاید شما تعقل کنید «یوسف - ۲»

تفسیر

سوره جمعه و منافقین

تقریرات مفسر محترم حضرت آتای

احمد یوسف شاعر

از انتشارات

مجلس تفسیر تبریز

رمضان ۱۳۷۳ مطابق اردیبهشت ۱۳۳۳

در گزنفروشن = تیرپن

Ketabton.com

کتابفروشی حقیقت

بها ۲۰ ریال

تبریز چاپخانه شفق

تذکر

این کتاب را با دقت مطالعه فرمائید اگر در مطالب آن با اشتباهی متوجه شدید لطفاً ما را آگاه سازید و البته اگر اشکالات وارده صحیح بوده باشد با کمال امتنان در انتشارات بعدی توضیح داده خواهد شد .

از خوانندگان محترم خواهشمند است قبل از مطالعه کتاب اغلاط زیر را تصحیح فرمایند :

صفحه	سطر	غلط	صحیح	☆ صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۲۱	تسبیح	تسبیحهم	۳۰	۴	عایدش	عائدش
۴	۱۴	دبدان	دهان	۳۵	۱۳	مفروش	مفردش
۵	۱۰	پیغمبر	پیغمبر	۵۲	۱۶	مفروش	مفردش
۱۰	۱۲	لایق	لائق	۵۲	۱۷	درپائین	که درپائین
۱۱	۱۳	مقله	مقله	۵۵	۹	پیغمبره	پیغمبر
۱۳	۱۴	بعداً	در بعد	۶۰	۸	میفرمایند	میفرماید
۲۹	۱۴	تفرقه	تفرقه	۶۱	۱	بیراری	بیزازی

و ضمناً در دو عبارت زیر اشتباه لفظی رخ داده است که بدینوسیله

تصحیح میشود :

۱- در صفحه ۵ سطر ۱۱ بجای جمله « اگر محیط ، محیط با سواک میباشد » باید جمله « اگر پیغمبر (ص) از درس خواندگان میباشد » نوشته شود .

۲- در صفحه ۶۱ سطر ۲ بجای جمله « و میتوانیم بگوئیم » جمله

« وثابت میشود » صحیح است .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

خدا را سپاسگزاریم از اینکه توفیق داد و مجلس تفسیر تبریز توانست اثر مفید دیگری تقدیم جامعه بکند این مجلس که مدت سی سالست به نشر حقائق اسلامی و تنویر افکار می پردازد در سال ۱۳۴۵ قمری هجری (مطابق ۱۳۰۴ خورشیدی) بدست بانی آن دانشمند معظم حضرت آقای الحاج میرزا یوسف شعار و بهمت و یاری همفکران و همقدمان ثابت قدم و باایمان بمنظور نشر معارف قرآن کریم تأسیس شده و در این مدت با بذل کوشش فراوان و صرف نیروی مادی معنوی بیکران توانسته است قدمهای برجسته در راه وصول به هدف بردارد خدمات این مجلس از اول کار توأم با تحمل ملامتهای جانگزا و ملامتهای روح گداز بوده است لیکن بانی محترم و اعضاء آن در راه رسیدن بکعبه مقصود از خار مغیلان نهراسیدند و با اینکه آماج تیرهای زهر آگین تهمت قرار گرفتند ثابت قدم ورزیدند تا این معنی را به جامعه تفهیم کردند که قرآن برای فهمیدن است .

خدا را سپاس که شب تار سپری شد و صبح امید فرا رسید چه نعمت و توفیقی از این بالاتر در محیطی که صدی نود مردم از نعمت خواندن و نوشتن محرومند نونهالان و خردسالان معصوم در سایه جد و جهد و فداکاری مریدان مجلس کتاب خدا را مانند سایر کتابها تلاوت کردند و بفرخور استعداد خویش از روی حقائق و معانی آن پرده بر میدارند .
برای مجلس تفسیر افتخار بزرگی است که تاکنون صدها جوان بافضل و تقوی را در مهده دانش خود پرورش داده و با حربه منطق اسلامی

مجهز کرده است .

اینک در چند سال اخیر قدم فراتر نهاده و به تعمیم خدمت پرداخته و برای عقد مودت و ایجاد الفت با همفکرانی که بعد مکان رشته اتصال را پاره کرده به چاپ و نشر آثار مفیده اقدام نموده و آثار چندی بنام مقدمات تفسیر و محکّمات و متشابهات و تفسیر سورة عمّ (نبأ) بزبور طبع آراسته و بجامعه اهداء کرده است .

انر حاضر تفسیر دو سورة جمعه و منافقون که مورد توجه و تلاوت اکثر برادران ما میباشد با مزایای خاصی چاپ میشود برای فهم دانشجویان و دانش آموزان ابتداء معنی آیات بطور تحت اللفظی ترجمه شده و سپس به سائر جهات و مطالب لازمه از قبیل تفسیر ، تحقیق ، معنی لغات و اعراب پرداخته ایم تا همگان بقدر مقدور از کلام خدا بهره برند علاوه از آثار مشروحه تفسیر سوره های زیادی از قرآن مجید با اسلوبی که مخصوص مجلس تفسیر است توسط بانی مجلس تنظیم و جهت چاپ آماده است که در صورت تأمین هزینه چاپ دردسترس جامعه قرار خواهد گرفت و همچنین در نظر است در آتیۀ نزدیکی تفسیر و تحقیق آیات مشکله قرآن چاپ و منتشر شود

مجلس تفسیر تبریز در حالیکه این توفیق را به تمام اعضاء محترم و با ایمانش تبریک میگوید برای ارواح همفکران و همقدمان شرافتمندی که در روزهای بحرانی مجاهده لازم را در راه حمایت کتاب خدا بعمل آورده و اساس مجلس را با همت فنا ناپذیر خود استوار ساخته و زودتر از ما بسرای باقی شتافته اند از خداوند مهربان آمرزش و رحمت میطلبند و در راه ادامه خدمت و جلب افکار عامه به فهم و تدبیر در قرآن مجید که هدف انحصاری مجلس است برای برادران دینی توفیق بیشتری میخواهد .

بتاریخ رمضان ۱۳۷۳ مطابق اردیبهشت ۱۳۳۳

مجلس تفسیر تبریز

تفسیر سورہ جمعہ

که مدنی و مشتمل بر یازده آیه است

(بخش یکم ۴ آیه)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند رحمن و مهربان

يَسْبِغُ لِّلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ

تسبیح میکند بخدا آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است که پادشاه، پاکیزه،

الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱) هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْاُمَمِیْنَ

غالب و حکیم است (۱) او کسی است که برانگیخت در میان درس ناخواندگان

رَسُوْلًا مِنْهُمْ يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ

پیغمبری از ایشان (که او هم درس نخوانده بود) میخواند بایشان

آیَاتِهِ وَيُزَكِّيْهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَالْحِكْمَةَ

آیات او را و پاکیزه میکند ایشان را و یاد میدهد بایشان کتاب و حکمت را

وَ اِنْ كَانُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ (۲) وَاٰخِرِيْنَ

و برآستی بودند از پیش، هر آینه در گمراهی آشکار (۲) و غیر از

مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوْا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيْمُ (۳)

آنان را که هنوز نپیوسته اند بایشان و اوست غالب و حکیم (۳)

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
آن فضل خداست میدهد آنرا بهر که بخواهد و خدا دارای فضل بزرگست
(مفهوم آیات)

هر آنچه در آسمانها و زمین است خدا را تسبیح میکند و او سلطان، پاکیزه، عزیز و حکیم است و چنان خدائست که از میان مردم درس ناخوانده پیغمبری برانگیخت که خود او نیز درس ناخوانده بود. به ایشان آیات خدا را میخواند و نفسهای آنانرا تزکیه میکند و بایشان کتاب و حکمت میآموزد و برآستی پیش از این تعلیم در گمراهی آشکار بودند و علاوه بر ایشان کسانی را هم از عرب و غیر عرب کتاب میآموزد که هنوز بآن لاق نشده اند یعنی هنوز بدین اسلام تشرّف حاصل ننموده اند و خداوند بر همه چیز غالب است و کارهایش از روی حکمت انجام میگیرد و پیغمبری موهبت الهی است بهر که خواهد میدهد و خداوند صاحب فضل بزرگست.

شرح آیات و توضیح نکات

۱- يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ : این آیه میرساند که تمام موجوداتی که در آسمانها و زمین وجود دارند بخداوند تسبیح میکنند یعنی هر موجودی از انسان و حیوان و نبات و جماد بر آفریننده خود گواهی میدهد. و برای توضیح اینکه چگونه تمام موجودات خداوند متعال را تسبیح میکنند بشرح زیر میپردازیم :

تسبیح بردو نوع است: تسبیح تکوینی و تسبیح تشریحی - تسبیح تکوینی همان تسبیح معنوی است که هر مخلوقی اعم از ناطق و غیر ناطق و عاقل و غیر عاقل بنوبه خود وجودش معرف خدا است و هر یک اثری است

که به مؤثر دلالت میکند ولی تسمیح تشریحی یا اختیاری فقط مخصوص عاقل و ناطق است و شخص خدا شناس موقعیکه خدارا یاد میکند و او را میستاید و بر او نماز میگزارد تسمیح تشریحی بعمل میآورد. آنچه از آیه فوق مستفاد میشود همان تسمیح تکوینی است .

ممکن است گمان شود که تسمیح تشریحی نیز در این آیه صدق میکند باین معنی که بعضی میگویند تمام موجودات هر يك نسبت بخود بازبانی خدارا تسمیح میکنند ولی باید دانست که این آیه راجع باظهار قدرت است و در چنین مقامی باید با محسوسات استدلال گردد در صورتیکه بغیر از انسان تسمیح لسانی تمام موجودات (بر فرض قبول آن) چیز نامحسوسی است و نمیتواند مورد استدلال قرار گیرد و بعلاوه موضوع تسمیح تنها در این سوره نیست بلکه در چند سوره همین مضمون باجملات **يُسَبِّحُ لِلَّهِ** و **سَبَّحَ لِلَّهِ** آورده شده است . کسانیکه آیه فوق را به تسمیح تشریحی حمل کرده اند آیه (۴۴ از سوره اسراء) را شاهد معتبر و دلیل بارزی برگفتار خودشان میدانند و آن آیه اینست : **تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ** (هفت آسمانها و زمین و تمامی مردم که در آنها هستند بخدا تسمیح میکنند و چیزی نیست مگر با تعریف خدا تسمیح میکنند ولیکن تسمیح آنها را نمی فهمید) استدلال ایشان چنین است که تسمیح کلیه موجودات بطور تشریحی و اختیاری است و لیکن بشر از کیفیت آن بی اطلاع است . میگویند اگر چنانچه تکوینی بود هر شخص خردمندی آنها را می فهمید و احتیاجی بذکر جمله **(لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ)** نمی ماند . برای رفع این توهم باید توجه کرد

که ما قبل آیات در مذمت مشرکین است که ملائکه را دختران خدا میدانستند و خدایانی برای خدای یگانه شریک قرار میدادند تا اینکه میفرماید: **سُبْحَانَہُ وَتَعَالٰی عَمَّا یَقُولُوْنَ اَعْلُوْا کَبِیْرًا** (خدا منزه و برتر است از آنچه میگویند یعنی نسبت اولاد با او میدهند و یا برای او شریکی میپندارند) تا میفرماید که تمام آسمانها و زمین و آنچه در آنها است و همه چیز بالسان تکوینی و فطری بمنزه بودن خدا گواهی میدهند. بعد از ذکر مطالب مزبور خداوند در تعقیب سرزنش مشرکین میفرماید: «لیکن کفر و عناد شما مانع از این است که شما به تسمیح آنها متوجه باشید». نتیجه اینکه تسمیح در اینجا مانند بسیاری از آیات دیگر که تسمیح موجودات را بیان میکند تسمیح تکوینی است و هر مخلوقی از مخلوقات خدا وسیله شناسایی پروردگار یکتاست و حتی شخص کافری را که بازبان خود خدا را انکار میکند و میگوید (خدا نیست) در نظر بگیرد. پس از دقت کامل متوجه خواهید شد که خود او نیز شاهد بوجود خدا است. زیرا هنگامیکه کارخانه حر و فچینی خود را بکار انداخته و زبان و دندان او وسیله بیان محتویات مغزش میگردد و میگوید (خدا نیست)، در عین حال از طرف دیگر آن کارخانه حیرت انگیز بازبان حال فریاد میزند دروغ میگوید این بنده کافر، آ یا این دستگاہ عجیب بدون صانع ممکن است ایجاد گردد؟ آری تمام چیزهایی که در آسمانها و زمین است بوجود خدائی قادر و توانا گواهی میدهند.

۴ - **هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْاُمَمِیْنَ رَسُوْلًا مِنْهُمْ یَتْلُوْا عَلَیْهِمْ اٰیٰتِہٖ** :
 قبل از شرح کلمه امیین توجه شما را به اهمیت بعثت پیغمبر ص جلب مینمائیم:
 از نعم و مواهب الهی که قابل اهمیت است بعثت پیغمبر اکرم ص

میباشد که خداوند بابت او منت بزرگی بگردن بشر گذاشته است. آری جای آنست که خود را باین نعمت بشناساند و در مقام اظهار قدرت آنرا بعالمیان تذکر بدهد زیرا که خداوند باین نعمت عظمی مردم را از برتگاه آتش رهانید و بلذت دائمی سوق داد: **وَ كُنْتُمْ عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَاَنْقَذَكُمْ مِنْهَا** (و بر لب گودال آتش بودید پس شما را از آن نجات داد) و این خود قدرت عظیمی است که از میان توده ای بیسواد که در دریای جهالت غوطه ور بودند و خواندن و نوشتن از میان آنها منحصر بعده معدودی بود پیغمبر امی (درس ناخوانده) برخیزد و بچنان تعالیمی دعوت کند که در پیشرفت سریع السیر خود نظیری نداشته است. حال این پرسش پیش میآید که خدای تعالی چرا پیغمبر را از میان کسانی که علم نیاه وخته بودند انتخاب کرد. جواب میدهم که اگر پیغمبر درس خوانده می بود مردم در تعالیم مقدسه وی شك میکردند و گمان میبردند که شاید از دانشمندان معاصر خود اخذ کرده است و ممکن است علل دیگر نیز داشته باشد.

۳- **وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ**: کتابهای لغت در بیان معنای حکمت چنین میگویند: **(الْحِكْمَةُ: الْعَدْلُ، الْعِلْمُ، الْحَلْمُ الْفَلَسَفَةُ، الْكَلَامُ الْمُوَافِقُ الْحَقِّ وَصَوَابُ الْأَمْرِ وَ سَدَادُهُ)** معنای جامع حکمت (بی خلل و استوار) است و از همین جهت بقرآن حکمت اطلاق شده است. در جای دیگر میفرماید: **أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ**، دعوت کن براه خدایت با حکمت و موعظه نیک. مقصود از حکمت، حکمت منتسب بفلاسفه نیست. باید توجه کرد که آیا پیغمبر ص حکمت فلاسفه را میآموخت؟ چنان حکمتی که از آن زبانهای بسیاری نیز بعالم اسلام وارد آمده و کسانی را هم از

راه اسلام منحرف ساخته است؟ در بسیار جای قرآن حکمت بآیات قرآنی اطلاق شده، از جمله در سوره اسراء بعد از بیان ۱۶ آیه (۲۲ - ۳۸) در خصوص اخلاق و آداب حسنه چنین میفرماید: **ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ** یعنی آنهاییکه گفتیم همگی حکمت و سخنان استوار بود. **۴- وَأَنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ** : اهل مکه قبل از ظهور پیغمبر

اکرم ص تاچه اندازه غرق دریای جهالت بودند و چه کارهایی را از روی نادانی انجام میدادند اغلب آنها در تاریخ مشهود است. بعلاوه در خود قرآن نیز از احوال آنان یادی شده. از جمله زنده بگور کردن دختران و بت پرستی و عبادت خدایان متعدد و تحریم حلالها مانند (بحیره، سائبة، وصیلة و حام) (۱) و خونریزی های بزرگی که میان قبائل بر سر يك کار جزئی صورت میگرفت و کارهایی نظیر آنها.

۵- وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ : در ضمن تفسیر این آیه روایتی

(۱) ما جعل الله من بحيرة ولا سائبة ولا وصيلة ولا حام (سورة مائده آیه ۱۰۳) بحیره: اهل جاهلیت و قتیکه شتر ماده ای پنج مرتبه زائید گوش آنرا پاره میکردند تا معلوم شود که این شتر محترم است و نباید سوارش شد و آنرا (بحیره) میگفتند و آنرا از آب و چمن طرد و منع نمیکردند و آزاد میگذاشتند. سائبة: در زمان جاهلیت میگفتند اگر از سفر باز آمدم و با از مرض بهبودی یافتم شتر من سائبة خواهد بود و آنرا مانند بحیره محترم میداشتند. وصیلة: در زمان جاهلیت اگر شتری بچه ماده ای میزائید آنرا از آن خودشان میدانستند و اگر بچه نری میزائید مخصوص خدایان نشان میدانستند و اگر نر و ماده در یکجا متولد میشد میگفتند این شتر ماده، برادرش را بخود وصل کرد و شتر نر را هم در راه خدایان خود ذبح نمیکردند و برای خودشان بر میداشتند و آنرا وصیلة میگفتند. حام: در زمان جاهلیت اگر از صلب شتر نر ده بطن متولد میشد میگفتند که این شتر نر ظهر خود را حمایت کرد و بنا بر این نباید سوارش شد و نباید بار حمل کرد و از آب و چمن نمیتوان او را منع کرد و آنرا حام میگفتند. مفهوم آیه این است (خداوند از بحیره، سائبة، وصیلة و حام چیزی را حرام قرار نداده و آنها از بندارهای باطل خودشان است).

در تفاسیر ذکر کرده‌اند که چون این آیه نازل شد یاران پیغمبر از وی پرسیدند که مراد از لاحقین چه کسانی هستند؟ حضرت دستش را بشانهٔ سلمان گذاشته فرمود اگر ایمان در ثریا باشد قومی از اینمردان بآن دست میابند ظاهراً از این خبر انحصار فهمیده میشود یعنی حضرت فرمود همانا ایرانیانند که بعد از مدتی اسلام را می‌پذیرند، لیکن میتوان گفت چون ایرانیان نسبت بآیهٔ شریفه یکی از مصداق مهمه و قابل اعتناء بودند و در موقع سؤال نیز يك شخص برجسته‌ای مانند سلمان در مجلس حضور داشت لذا پیغمبر اگر مصدقاً بذكر سلمان و ایرانیان اکتفا فرموده است و گرنه منظور حضرت منحصراً ایرانیان نبوده است و مراد از لاحقین تمام مسلمانانی هستند که بعد از مسلمانان پیشین تاکنون بانعمت اسلام متنعّم و مفتخر شده و بعد از این نیز خواهند شد.

۶- هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ: امّی بمعنی درس ناخوانده و مناسبت لغویش اینست که امّ بمعنی مادر و امّی منسوب بمادر است چون طفل نوزاد بهره‌ای از علم ندارد لذا امّی بکسیکه درس ناخوانده است اطلاق میشود. بعضی‌ها کلمهٔ امّی را منسوب به امّ القریّ دانسته‌اند. مقصودشان اینست که پیغمبر در میان اهل مکه مبعوث شده نه در میان درس ناخواندگان، ولی این قول مخالف قواعد عربی است و امّی منسوب به امّ القریّ (مکه) نمیشود. زیرا اگر بخواهند مثلاً امّ کلثوم یا ابوحنیفه را منسوب کنند یعنی (یاء) نسبت بدانها وصل نمایند امّی و ابوی نمیگویند بلکه (یاء) مشدّد نسبت را بآخر کلثوم و حنیفه می‌آورند و می‌گویند کلثومی و حنیفی. روی این اصل هر گاه بخواهیم امّ القریّ را منسوب نمائیم باید قروی بگوئیم

نه امّی. (۱) بعلاوه برای رفع توهم باید دانست که کلمه امّی در همه جای قرآن نیز بمعنی درس ناخوانده میباشد از جمله آنها آیه ۷۸ سوره بقره است که میفرماید: **وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ الْأَمَانِيَّ** (از میان ایشان یعنی یهودیان بیسوادانی هستند که کتاب راجز آرزوها چیز دیگری نمیدانند) و از طرف دیگر لفظ امّی در تمام مواردی که درباره حضرت پیغمبر گفته شده بمعنای (درس ناخوانده) است نه بمعنی مکی بودن (۲) و بطور کلی تمام موارد مذکوره در مقام امتنان و قدرتمندی است و بنا بر این مناسب نیست که خداوند بفرماید (من خدائی هستم که از مکه پیغمبر برانگیختم) زیرا در مقام قدرتمندی ذکر مکی یا مدنی بودن پیغمبر چندان اهمیت ندارد بلکه مهم اینست که از میان درس ناخواندگان یک نفر از خود ایشان مبعوث شده و بآنان کتاب و حکمت یاد دهد و نفوس را تزکیه نماید. باز برای توضیح بیشتری میگوئیم در زمان نزول قرآن مصطلح نبود که مکه را ام القری بگویند و اینکه در سوره انعام آیه ۹۲ میفرماید: **وَلْتُنذِرْ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا** (تا اینکه اهل مکه و کسانی را که در اطراف آن هستند بترسانی) بدیهی است که ام القری در این آیه نام مکه نیست بلکه صفت آنست و هر جائیکه تقریباً مرکزیت داشته باشد مانند پایتخت و شهر و قریه بزرگ آن را نسبت بقریه‌هایی که در اطراف آن واقع شده ام القری میگویند و چون حضرت پیغمبر از عربستان که مکه نسبت بکلیه آن و یا بقسمت

(۱) بکتاب سیوطی باب نسبت مراجعه شود.

(۲) کلمه امّی در سوره اعراف نیز در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ بمعنی درس

ناخوانده به پیغمبر نسبت داده شده است:

الذین يتبعون الرسول النبي الامي... فآمنوا بالله ورسوله النبي الامي...

بیشتری از آن مرکزیت داشت برخاسته بود لذا خداوند در اینجا مگره را را بلفظ امّ القری بیان کرده است و آیه ۵۹ از سوره قصص بر این معنی شاهد میباشد: **وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهِمْ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ** (پروردگار تو اهل قریه‌هایی را هلاک نمی‌کند مگر در مادر آنها یعنی در اصل و مرکز آنها رسولی برانگیزد که بایشان آیات ما را بخواند «همچنانکه در مکه مبعوث شد» و ما قریه‌ها را هلاک نمی‌کنیم مگر اینکه اهالی آنها ستمکار باشند).

۷- **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ** : طبیعت بشر بر این جاری

است که در بروز و ظهور هر امری غالباً متوجه شخصیت میشوند و در مرحله نخست با امر و حقایق اعتنائی نمی‌کنند و دستور خدایی و حقایق قرآنی لازم است تا این عادت پست را از مغز مردم نادان بر طرف سازد و مغزهای غبار آلود را از این گرد عارضی پاک و بی آرایش کند. هنگام ظهور خاتم النبیین اشراف قریش نگاهی بخود کردند و نظری بسوی پیغمبر اکرم (ص) انداختند و بنظر حقارت بوی نگریستند این بود که نافرمانیها کردند و کفار مکه روی عادت پست خود موقع دیدن آن حضرت، زبان باسته‌زاد گشوده و میگفتند: **أَهَذَا الَّذِي بَدَّكَرْنَا لِهَتِّكُمْ؟** «سوره انبیاء آیه ۳۶» (آیا این همان شخصی است که از خدایان شماسخن می‌گوید؟ یعنی بخدایان شما توهین میکند؟) و هرگز توجّهی بمطالب و گفته‌هایش نمی‌کردند بطوریکه در ماه بعد همین آیه میفرماید: **وَهُمْ يَدِّكُرُ الرَّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ** . (و آنانند که بتعلیمات

خداوند کافرند). و گاهی زبان بهوچیگری گشوده می‌گفتند: **وَقَالُوا أَوْلَا نَزَّلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْفَرِثِيِّنَ عَظِيمٍ** « زخرف - آیه ۳۱ » (وگفتند چرا این قرآن از میان مکه و طائف بشخص بزرگی نازل نشد؟ منظورشان این بود که آیا در این دو شهر شخصی بزرگ و دارای شهرت و آوازه یافت نمیشد که کتاب آسمانی بیک نفر بی چیز و یتیم نازل شود؟ و خداوند بلافاصله در آیه بعدی پاسخ آنان را داده و میفرماید: **أَهُمْ يَسْمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ؟ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**. «سوره زخرف آیه ۳۲» (آیا آنان رحمت خدا را تقسیم میکنند؟ مائیم که روزیهای ایشان را در این زندگی که در مقابل آخرت پست و بی ارزش می‌باشد تقسیم کرده‌ایم) منظور اینست که هرگز مردم حق ندارند در انتخاب پیغمبر اظهار نظر و مداخله نمایند. زیرا خداوند بهتر میداند که چه شخصی لایق این مقام می‌باشد. و آیه **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ**، نیز در رد اشخاص نادان و ظاهر بین گفته شده که آنان از اینکه خداوند فضل خود را بهر که بخواهد می‌بخشد غافل میباشند. و نبوت نیز یکی از نعمتهای بزرگ الهی است که بحضرت محمد (ص) عطا فرموده است. ^(۱) ناگفته نماند در عصر کنونی نیز این عادت پست ظاهرینی

(۱) ولی بنا باقتضای حکمت الهی بدلیل آیه ۴۰ از سوره احزاب :

(مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابًا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ)
حضرت محمد ص آخرین فرستاده خداوند می‌باشد و هر کسی که بعد از او ادعای نبوت کند و یا بگوید که از طرف خداوند کتاب آورده‌ام قابل قبول نخواهد بود. و این بحث مفصلی است که در موقع خود انشاءالله توضیح داده خواهد شد.

در میان مسلمانان رواج دارد و هر کسی که برای احیاء حقائق قرآن مجید همت می‌گمارد مردم بگفته‌های او اعتناء و توجهی نکرده و در مقام تحقیر برمی‌آیند و از عذاب الهی بلك نداشته و در مقابل آخرت بمتاع قلیل دنیا فریفته میشوند و علاوه بر اینکه بآیه **تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى** عمل نمیکنند در مقام مخالفت و کار شکنی نیز برمی‌آیند .

﴿لغات﴾

- ۱- قُدُوس : از اسماء خداوند، بمعنی منزّه و پاکیزه از هر عیب و نقص.
- ۲- يَتْلُوا : میخوانند . (تصور نشود که يَتْلُوا و يَعْلَمُ بیکدیگر تأکید هستند بلکه تلاوت آیات غیر از تعلیم آنها است و ممکن است تلاوت بعمل آید ولی تعلیم حاصل نگردد)
- ۳- آخِر : بفتح خاء اسم تفضیل است بمعنی «دیگری» که جمعش آخرون است (البته این کلمه با کلمه آخِر که بمعنی «پایان» است اشتباه نشود)

اعراب

حرف **إِنْ** در جمله (**وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**) نه **إِنْ** نافیه است و نه **إِنْ** شرطیه ، بلکه **إِنْ** مخففه از مُثَقَّلَه می باشد یعنی **إِنَّ** است که تخفیفاً **يَك** نونش را انداخته اند و بمعنای (براستی) است و **إِنْ** مخفف نیز مانند **إِنَّ** اسم و خبر لازم دارد ولی برای اینکه با **إِنْ** نافیه و شرطیه اشتباه نشود لام مفتوحی در خبر آن وقتیکه عمل نکرده باشد و جواباً می‌آورند و در اینجا چون **كَانُوا** موجود است همین لام بخبر **كَانُوا** افزوده شده و (**لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**) گفته شده است.

بخش دوم

از سوره جمعه

﴿مُتَّمِّلٍ بِرِجَالِهِ﴾

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ كَفَرُوا سَاءَ مَا يَحْكُمُ اللَّهُ بِهِمْ
 مثل کسانی که حمل کرده شدند تورا را سپس حمل نکردند آنرا
 كَمَثَلِ الْجَمَارِ يَتَحَمَّلُ لِنَفْسِهِ مَثَلٌ
 مانند مثل خراست که بر میدارد کتابهای بزرگ را چه بداست مثل
 النَّوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
 گروهی که انکار کردند آیات خدا را و خداوند هدایت نمیکند
 الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵). قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا
 گروه ستمکاران را (۵). بگو ای کسانی که یهودی شدید
 أَنْ زَعَمْتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا
 اگر ادعا می کنید که شما دوستان خدائید غیر از مردم، پس آرزو کنید
 الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶). وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا
 مرگ را اگر هستی در استگویان (۶). و آرزو نمیکنند آنرا هرگز
 بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۷).
 بسبب آنچه تقدیم کرده است دستهایشان و خدا داناست بستمکاران (۷).
 قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ
 بگو برآستی مرگی که میگریزید از آن پس برآستی آن ملاقات کننده شماست
 ثُمَّ تَرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ
 سپس باز گردانیده میشوید بسوی داننده نهان و آشکار پس خبر میدهد به شما
 بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸).
 آنچه را که میکردید (۸).

(لغات)

- ۱- آسفار : جمع سفر بمعنی کتاب بزرگ .
- ۲- هادوا : فعل ماضی از باب نصر ينصر واز ماده (هود) اجوف و اوی است . (هاد فلان : دخل فی اليهودیة ، یعنی بهودی شد)
و در آیه مزبور بهمین معنی می باشد . و نباید این کلمه با (هادوا)
اشتباه شود که آن از ماده (هدی) ناقص یائی و از باب مفاعله است
و بمعنی «یکدیگر اهداء کردند» میباشد که این یکی در قرآن
استعمال نشده است .

(مفهوم آیات)

یهودیانیکه توراۀ بایشان نازل شده وایشان حق آنرا ادا نکردند وگفتارهایش را عمل نمودند مانند خرائی هستند که کتابهای بزرگی (اجزاء توراۀ) را بر پشت دارند، چه مثل بدی است مثل اشخاصی که آیات خدا را انکار کردند و خدا ستمکاران را هدایت نمیکند (توفیق خود را از آنان سلب مینماید). بگو ای یهودیان اگر ادعا میکنید که از میان مردم فقط شما دوستان و مقربین خدائید و این گفته را راست می بندارید پس مرگ و ملاقات بخدارا آرزو کنید و بعداً میفرماید: ولی هرگز بسبب اعمالیکه از ایشان سر زده مرگ را آرزو نخواهند کرد و خدا به ستمکاران دانا است (وباعمال شما یهودیان آگاه است که چه کارها کرده اید). بگو مرگیکه از آن گریزانید بالاخره شمارا درخواهد یافت. پس از آن بسوی خدائیکه داننده نمان و آشکار است برگردانیده میشوید و خداوند شمارا از کارهایی که در دنیا انجام داده اید آگاه میسازد یعنی بکیفر اعمال خود میرسید .

شرح آیات و توضیح نکات

۱- مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یمیل
اسفاراً: یهودیان که توراہ بایشان نازل شده بود بگفته‌های آن عمل
نکردند و آنرا پشت سر گذاشتند. چه اگر آنان بگفته‌های کتابشات
کردن مینهادند قهراً به نبوت حضرت محمد (ص) معترف میشدند. زیرا در
توراہ نام حضرت ذکیر و از آمدنش خبر داده شده بود (۱) و جماعتی
که بکتاب آسمانی خودشان توجہی نکرده و اوامر شر را بکار نبنند مانند
خرانند چه اگر خری را صدها کتاب بزرگ و سودمند بار کرده باشند
بغیر از اذیت سنگینی آنها فائده‌ای نصیبش نمی‌گردد. ناگفته نماند که این
مثل تنها مربوط بیهودیان نیست و اگر چنانچه مسلمانان نیز بحقائق قرآن
مجید پی نبرده و بفرمایشات آن عمل نمایند مشمول این مثل خواهند بود.
شیخ طبرسی در تفسیر همین آیه، مثل الذین حملوا التوریه . . .
در مجمع البیان چنین می‌گوید: «وعلمی هذا فمن تلا القرآن ولم یفهم
معناه و اعرض عنه اعراض من لایحتاج الیه کان هذا المثل لاحقاً به»
یعنی اگر کسی آیات قرآن را بدون دانستن معنی بخواند و از آن روگردان
شود که گوئی بدان احتیاج ندارد این مثل خداوند شامل حال او نیز
خواهد بود.

۱- الذین یتبعون الرسول النبوی الامی الذی یجدونه مکتوباً عندهم
فی التوریه والانجیل . . . (اعراف ۱۵۷) مؤمنین اشخاصی هستند
که به پیغمبر درس ناخوانده ای که خداوند بعثت او را قبلاً در توراہ و انجیل
اطلاع داده است تابع میشوند.

۲- بَشِّرْ مَثَلُ النَّوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ : در اینجا نیز خداوند یهودیان را سرزنش میکند و ایشان را که توراۀ با آنان داده شده ولی آنرا متروک گذاشته و عمل ننمودند در زمرة منکرین آیات الهی قلمداد کرده و میفرماید: چه بد است مثل گروهی که آیات خدا را انکار کردند. و شیخ طبرسی هم در مجمع البیان در تفسیر آیه فوق از محمد بن مهران چنین روایت کرده است . عن محمد بن مهران قال : يا اهل القرآن اتبعوا القرآن قبل ان يتبعكم وتلا هذه : مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ... بَشِّرْ مَثَلُ النَّوْمِ ... (از محمد بن مهران روایت است که گفت قرآن را تبعیت کنید پیش از اینکه قرآن شما را پیروی کند) یعنی معانی قرآن را فرا گیرید و بکار بندید پیش از آنکه جاهل مانده و مصداق آیه فوق قرار بگیرید. زیرا کسیکه بحقائق قرآن نادان بوده و بگفته های آن عمل ننماید در حقیقت آنرا انکار کرده است .

۳- وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ : در بدو نظر این آیه مخالف آیات دیگر دیده میشود مانند آیه اَنَا هَدَيْتُهُ السَّبِيلَ أَمَا شَاكَرًا وَأَمَا كَفْرًا (ما با او راه را نمودیم یا شاکر میشود یا کافر) لیکن مقصود از عدم هدایت ظالمین، سلب توفیق از آنانست . آمین خدا بر اینست که چون کسی درصدد جستجوی حقیقت باشد او را توفیق داده و هدایتش میکند ولی کسیکه در فکر نیل بحقیقت نباشد و بنای عصیان را گذارد بسبب همین اعمال ناشایست توفیق خدا وندی از او سلب شده و در وادی گمراهی سرگردان میماند و همچنین است معنای اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (ما را براه راست هدایت فرما) . البته نماز گزار هدایت یافته است که نماز میگزارد ولی مقصود از این طلب هدایت، درخواست

توفیق و نصرت است. زیرا شخص مسلمان بيشاك راه بزرگی در پيش دارد که باید آنرا طی کند و در این راه شاید لغزشهایی از او سر بزند بهمین جهت طبق دستور الهی در موقع نماز از خداوند توفیق میخواهد که مرا در راه راست ثابت قدم کن و توفیق عطا فرما و راهم نما تا از لغزشها مصون و محفوظ مانم .

۴- قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ : یهودیان خودشان را فرزندان و

دوستان خدا میپنداشتند چنانچه در آیه ۱۸ از مائده میفرماید : وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ (یهود و نصاری گفتند ما پسران و دوستان خدائیم) و چون پیغمبران بسیار و عظیم الشان از میان آنان مبعوث شده بودند لذا خودشان را ابناء الله قلمداد میکردند و بر خود میبالیدند و خودشان را از مقربین درگاه خدا میشناختند حتی کار را بجائی رسانیده بودند که میگفتند: لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً هرگز بما آتش نخواهد رسید و اگر هم برسد جز چند روزی نخواهد بود، و نتیجه همین فکر فاسد بود که میگفتند باید پیغمبر از میان ما برخیزد و از همین لحاظ بود که نبوت حضرت محمد (ص) را نمی پذیرفتند و در برابر او کار شکنی ها میکردند . خلاصه باینکه غرق شهوات نفسانی بودند خود را اهل بهشت و یاران خدا تصور مینمودند لذا خدایتعالی آنان را باینکه دلیل منطقی مجاب کرده میفرماید : ای یهودیان اگر راست است که ادعا میکنید بشما آتش نخواهد رسید و شما از دوستان و مقربین خدا بوده و خودتان را پسران او میدانید چرا فرا رسیدن اجل خود را آرزو نمیکنید تا اینکه بانعم مافوق اینعالم متنعم گشته و بملاقات رحمت

خدا نائل شوید و از این رنج و تعب دنیا برهید؟ پس چرا موقعیکه سخنی از مرگ بمیان می آید افسرده حال و غمگین میشوید؟ آری بخوبی میدانید که چه کارهایی از شما سر زده است. گاهی گوساله پرست شده اید و زمانی پیغمبران خدا و راهنمایان حق و عدالت را تکذیب کرده و یا کشته اید، بهمین جهت است که از مرگ میترسید و هر گز بملاقات خدا حاضر نیستید و میدانید که در ماوراء مرگ، روز جزائی هست و تنها اعمال شما مناط عزت و ذلت شما خواهد بود، نه حسب و نسب.

پوشیده نماند که بعضی از مفسرین چنین پنداشته اند که اگر یهودیان مرگ را آرزو میکردند بزودی میمردند، ولی بنا بشرحی که ذکر شد این قول صحیح نیست. زیرا پیشنهاد آرزوی مرگ از سوی خدا بیهودیان، بمنزلهٔ يك دليل منطقی است که دروغگوئی آنان را ثابت میکند و باید دانست که موضوع تهدید و اعجاز در میان نمی باشد و نیز منظور از آرزوی مرگ، آرزوی لفظی و زبانی نیست که نتوانند آنرا بزبان آورند، بلکه مقصود خداوند این است که آنان واقعاً از ته دل خواستار مرگ شوند و از این روست که خداوند میفرماید: وَلَا يَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمْت اَيْدِيهِمْ یعنی یهودیان هرگز آرزوی مرگ نمی کنند. زیرا میدانند که اگر بمیرند در مقابل تجاوز از حدود الهی و انجام اعمال ناشایست گرفتار عذاب دائمی خواهند شد. و در تأیید آیهٔ مزبور در سورهٔ بقره حالات یهودیان را بطور صریح بیان نموده و میفرماید:

وَلَتَجِدَنَّهُمْ اَحْرَصَ النَّاسِ عَلٰى حَيٰوةٍ وَمِنَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا يُوَدُّوْنَ اَحَدَهُمْ
لَوْ يَعْمُرُ اَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمَزْحُجٍّ مِّنَ الْعَذَابِ اِنَّ يٰعَمْرَ وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ

بِمَا يَعْمَلُونَ «بقره - ۹۶» (یهودیان را حریصترین مردم بزندگی می بینی و حتی از مشرکین نیز حریصترند و هر یکی از یهودیان دوست میدارد که هزار سال عمر کند ، غافل از اینکه درازی عمر او را از عذاب الهی نجات نخواهد داد و خدا بآنچه عمل میکنند بینا می باشد .

۵- قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ : خداوند بعد از بیان حالات یهودیان که از مرگ گریزان بودند میفرماید : همانا مرگی که شما از آن گریزانید بالاخره شما را درک خواهد کرد و بسوی خداوندیکه به نهان و آشکار دانا میباشد برگشت داده خواهید شد و پاداش اعمال خودتان را خواهید دید در آیه ۷۸ از سوره نساء میفرماید: اَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ تَوَكَّنْتُمْ فِي بُرُوجِكُمْ مُشِيدَةً (هر کجا باشید بالاخره مرگ شما را درک خواهد کرد اگرچه در برجهای محکمی باشید) . منظور اینست که شما که اینهمه از مرگ فرار میکنید بدانید که بالاخره خواهید مرد و روز قیامت پاداش اعمال خود خواهید رسید.

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه میفرماید : أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ أَمْرٍ إِعْلَاقٌ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ وَالْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ وَالْهَرَبُ مِنْهُ مُؤَافَاتُهُ (ای مردم ، هر کس بآن مرگی که از آن گریزان است دچار خواهد شد و مرگ مرحله ایست که انسان بسوی آن سوق داده میشود و گریختن از آن در حقیقت استقبال و روی آوردن بر آن است (جزء ثانی صفحه ۴۵ نهج البلاغه عبده) .

مطلب دیگری که لازم است گفته شود این است که باید دانست

مرگ چیزی نیست که انسان از آن بترسد زیرا همه میدانند که بالأخره خواهند مرد، و عِلَّتْ اینکه خداوند در چند مورد از آیات قرآن مجید مرگ را متذکر میشود برای ترسانیدن از مرگ نیست بلکه میخواهد توجه مردم را بروز پاداش جلب نماید بطوریکه در همین آیه بعد از بیان **فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ** بلافاصله میفرماید: **ثُمَّ تَرُدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ** الخ. برای اثبات این موضوع بذکر شواهد مختصری از آیات می پردازیم:

۱- در سوره زمر بعد از بیان حالات کفار و مخالفین اسلام در آیه ۳۰ و ۳۱ میفرماید: **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ. ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ** (ای پیغمبر تو خواهی مرد و آنان نیز خواهند مرد سپس نزد پروردگار خودتان منخاصمه خواهید کرد.)

مقصود اینست که بعد از مرگ روز بعثی خواهد بود که صحت گفته های پیغمبر (ص) و لجاجت و عناد کفار در مقابل حق روشن خواهد شد.

۲- همچنین در سوره آل عمران آیه ۱۸۵ میفرماید: **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ** (هر نفس مرگ را خواهد چشید و همانا پاداش شما بطور کامل روز قیامت داده خواهد شد). در این آیه نیز روز معاد را گوشزد می نماید که بعد از مرگ روز حسابی وجود دارد که اعمال شما جزء و کلاً مورد محاسبه قرار خواهد گرفت. بنا بر آیات مزبوره علاوه بر اینکه خداوند مردم را از مرگ ترسانیده است در بیشتر موارد نیز بسوی مرگی که در راه حقیقت باشد امر و تشویق فرموده است از جمله در سوره براءة آیه ۱۱۱ بعد از بیان اهمیت و عظمت جهاد و انفاق در راه خدا میفرماید: **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ**

وَأَمْوَالَهُمْ بَأْسٌ لَهُمُ الْجَنَّةَ (همانا خداوند از ایمان آورندگان، جانها و مالهای آنان را خریداری میکند که در مقابل برای ایشان بهشت دائمی را پاداش دهد) یعنی در مقابل بهشت و لذات دائمی آن، جان و مال ایشان چندان ارزشی ندارد. روی این اصل بود که مسلمانان صدر اسلام جان و مال خود را در راه حق و حقیقت و نیل بنعمتها و سعادت‌های اخروی فدا میکردند. زیرا جان و مالیکه بالأخره فانی شدنی است چه بهتر و بجاست که در راه دین مبین اسلام فدا گردد .

۳- و در سوره نساء آیه ۷۷ بعد از بیان حال کسانی که بزندگی دنیا و لذاتش فریفته شده و از جهاد در راه خدا فرار میکنند چنین میفرماید :
قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا
(بگو ای پیغمبر لذت دنیا اندک است و آخرت بهتر است بکسیکه تقوی و پرهیزکاری نماید و روز قیامت باندازه رشته نازکی که در هسته خرما است ظلم کرده نخواهد شد .

باتوجه بشرح فوق کاملاً ثابت میشود که از مرگ ترسیدن چندان وجهی ندارد و خداوند نیز بآن توجهی ندارد و تنها شایسته است که از روز پاداش که پس از مرگ خواهد رسید بترسیم و بانجام کارهای نیک مبادرت نموده و از محرمات اجتناب ورزیم .

بخش سوم

از سوره جمعه

(ششمین بر ۳ آیه)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ

ای کسانی که ایمان آورده اید موقعیکه خوانده شد برای نماز از روز جمعه

فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ

پس بشتابید بسوی یاد خدا و ترک کنید خرید و فروش را. آن بهتر است برای شما

إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹) فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ

اگر میدانستید (۹) پس موقعیکه پایان رسید نماز پس پراکنده شوید در روی زمین

وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۰)

و بجوئید از فضل خدا و یاد کنید خدا را بسیار، شاید شمارستگار باشید (۱۰)

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ

و موقعیکه به بینند تجارتی یا لهوی را متفرق میشوند بسوی آن و ترک میکنند ترا

قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ

ایستاده، بگو آنچه نزد خداوند است بهتر است از لهو و از تجارت

وَاللَّهِ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱).

و خدا بهترین روزی دهندگان است (۱۱).

﴿ مفهوم آیات ﴾

ای مؤمنین موقعیکه مؤذن شما را بسوی نماز جمعه دعوت نمود بیاد خدا بشتابید و داد و ستد را ترک کنید. زیرا خواندن نماز جمعه و ذکر خدا برای شما بهتر است اگر بدانید. و چون نماز جمعه پایان رسید در روی زمین پراکنده شده و از فضل خدا طلب کنید یعنی دو باره پی داد و ستد خود درفته و از منافع دنیوی برخوردار باشید و خدا را بسیار یاد کنید شاید رستگار شوید و موقعیکه تجارت یا سرگرمیهای بیفایده را می بینند از اطراف تو پراکنده شده و بسوی آن می شتابند و ترا در حال نماز ترک کرده می روند. بگو ای پیغمبر آنچه در نزد خدا میباشد بهتر از لپو و تجارت است و خدا بهترین روزی دهندگان است یعنی حظ و نصیبی را که خداوند در آخرت بمؤمنین خواهد داد بهتر از لذات و منافع دنیوی است.

﴿ لغات ﴾

۱- ذَرُّوا: (ترك کنید) فعل امر برای جمع مذکر مخاطب از کلمه وَذَرَّ: مثال واوی است و ماضی این فعل بمعنی مزبور استعمال نشده است (أَمَّا تَوَا مَاضِي يَدَعُ وَيَذَرُ، عرب، ماضی فعل «يَدَعُ وَيَذَرُ» را بکار نبرده است).

۲- قُضِيَتْ: از ماده قَضَى و معنای جامع آن (تمام کردن است) منتهی باقتضاء موارد معنایش تفاوت میکند چنانچه کلمه قَضَى در جمله فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ «قصص - ۱۵» (حضرت موسی بان مرد قبطی مشتی زد و بزندگی او خاتمه داد) بمعنی کشتن است و قاضی که بداور گفته میشود از آنست که کار طرفین را یکسره میکند و همچنین در قرآن

آمده: وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ «اسراء - ۲۳» (خداوند حکم کرد که بجز او کسی را نپرستید) و نیز در جای دیگر میفرماید: كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ «عبس - ۲۳» (چنین نیست هنوز آن انسان گنه کار و کافر فرمان پروردگارش را انجام نداده است).

* (اعراب) *

در جمله **وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا** : تشخیص مرجع ضمیر «ها» ممکن است مورد اشتباه واقع شود زیرا این ضمیر مؤنث را نمیتوان به لهُو که مذکر است راجع کرد و همچنین نمیتوان بهردو از تجارت و لهُو برگردانید زیرا در آن صورت میبایست «الیهما» گفته شود. از طرف دیگر چون در صورت رجوع ضمیر، تنها بکلمه تجارت، فهم معنی دشوار میشود لذا بعضی از قارئین قرآن «الیها» را (الیه یا الیهما) خوانده اند و در این صورت مرجع ضمیر تنها «لهُو» و یا «لهُو و تجارت» هر دو خواهد بود ولی اختلاف قرائت را نمیتوان مدرک قرار داده و بآن استناد کرد. پس ضمیر «ها» به تجارت بر میگردد و این قول صحیح و منطقی است. زیرا در این آیه علت عمده تفرق ایشان از نماز جمعه همانا تجارت بود و لهُو نیز که عبارت از کوفتن طبل برای رسیدن قافله و تماشای جریان تجارت بود، فرع تجارت است و اگر «الیهما» بود در این صورت «لهُو و تجارت» دو موضوع متفاوت و مختلف میشدند. چنانکه گفته شد خود «لهُو» موضوع مستقل و جداگانه نبوده و فرع «تجارت» می باشد و اینکه دو کلمه لهُو و تجارت بیکدیگر عطف شده است و در عطف،

معطوف و معطوف علیه معمولاً دو موضوع جدا گانه میشوند در اینجا صدق نمیکند. در هر صورت قول اخیر که برای آن دلائلی آورده شد بنظر ما صحیح و منطقی است و ضمیر «ها» در «الیها» به تجارت راجع است.

﴿شأن نزول﴾

روایت شده است که روزی حضرت پیغمبر (ص) خطبه نماز جمعه را میخواند (معلوم است که در نماز جمعه خطبه قبل از نماز و در عیدین فطر واضحی بعد از نماز است) کاروان تجارتي آمد و طبل نواخته شد. چون مردم صدای طبل را شنیدند حضرت پیغمبر (ص) را در حال خطبه خواندن سرپا گذاشته و برای خریدن مال التجاره و تماشا بسوی کاروان شتافتند و از آنان جز ۱۲ نفر کسی نماند و در این باره آیه (وَتَرَكُوكَ قَائِمًا...) نازل شد.

شرح آیات و توضیح نکات

۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ (باوجود این آیه شریفه که بطور صریح مسلمین را بنماز جمعه امر و تشویق میکند این سؤال پیش میآید که آیا وجوب نماز جمعه چه در حضور امام و چه در غیبتش از آیه فوق مستفاد میشود یا نه؟ اگر با نظر انصاف در آیه مذکوره نگریسته شود معلوم میگردد که صراحتاً وجوب نماز جمعه را میرساند. روی این اصل انعقاد نماز جمعه خواه در حضور امام (ع) و خواه در غیبت او واجب و ترک آن گناه است.

هر مسلمانی این آیه قرآن را که بصراحت بنماز جمعه امر میکند ملاحظه نماید و از طرف دیگر مسامحه و کارشکنی‌های بعضی از مسلمین را در اینخصوص مورد دقت قرار دهد بی‌اختیار بمتروک و مهجور بودن قرآن مجید تأسف میخورد. زیرا خداوند میفرماید ای مؤمنین وقتیکه مؤذن اقامه نماز جمعه را اعلام کرد بسوی ذکر خدا بشتابید و داد و ستد را کنار بگذارید، آن برای شما بهتر است اگر بدانید. ولی با اینکه در آیه شریفه هیچگونه قید و شرطی ذکر نشده است عده‌ای از مسلمانان و جوب آنرا منحصر بحضور امام (ع) میکنند. ما در اقامه نماز جمعه تأکید فوق العاده ابراً مشاهده می‌کنیم زیرا که خداوند مسلمانان را در موقع نماز جمعه بترك داد و ستد امر فرموده و تأخیر در آنرا حرام شمرده است. بطور کلی قرآن مجید منافع و مضار عملی را همیشه از نظر اجتماع به بشر گوشزد کرده است مثلاً موقعیکه در حرمت شراب و قمار سخن می‌گوید زبانهای اجتماعی آنرا بیان کرده و میفرماید:

انَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ

سوره مائده آیه ۹۱، (همانا شیطان میخواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و ستیزه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و اقامه نماز بازدارد آیا شما از انجام آنها خودداری میکنید؟) و همچنین در نماز جمعه نیز اینهمه تأکید برای حصول منافع اجتماعی است. زیرا بعد از حج مهم‌ترین محلّ وسو مندترین جایگاهیکه برای ملاقات مسلمین مناسب است همانا محلی است که در آنجا نماز جمعه اقامه میگردد و مردم یکشهر با ساکنین حومه

خود در یکجا گرده می‌آیند و علاوه بر منافعی که از اجراء این فریضه در این اجتماع بدست می‌آید منافع دیگری نیز راجع بامور دنیوی عائد ایشان می‌گردد. میتوان گفت از وقتیکه مسلمانان این فریضه اسلامی را متروک گذاشته‌اند صدمات زیادی دیده‌اند و روحیه دینی ایشان سست گردیده و رفته رفته در نتیجه ترك آن وسائر شعائر دینی مانند عیدین، فطر و اضحی و برپا کردن نماز آنها، بانحطاط وضعف کنونی دچار شده‌اند یا بهتر بگوئیم که یکی از مهمترین عوامل اضمحلال مسلمین و نقصان نیروی دینی ایشان همانا ترك این نماز هفتگی میباشد. خدا را سپاسگزاریم که در این اواخر برخی از علماء و برادران دینی بفکر احیاء این سنت متروکه اسلامی هستند و در بیشتر شهرها باقائه آن همت گماشته‌اند (چنانچه در تبریز هم چندسال است برپا میشود) امیدواریم مسلمانان بیش از این بچنین امر مهم باچشم تسامح ننگرند و از منافع اجتماعی آن بی‌نصیب نمانند.

۴- وَذَرُوا الْبَيْعَ : بعضی‌ها دادوستد را در موقع اعلام نماز جمعه حرام می‌شمارند ولی این قول صحیح نیست. چه خداوند از مؤمنین، اجابت ندای نماز را خواسته و تأخیر در آن را قدغن فرموده بهر طوری که باشد خواه شخص در آن موقع تجارت کند خواه بعبادت دیگری مشغول باشد. منتها در زمان حضرت رسول (ص) تجارت و رواج آن مانع از اقامه نماز جمعه میشد بهمان جهت وَذَرُوا الْبَيْعَ فرموده است و اکنون هم لهو و لعب و کارهایی مانند آن مردم را از آن باز میدارد. خلاصه مقصود خدا منع از تأخیر است نه وسائل تأخیر. مثلاً پدری پسرش را از بالا رفتن بیام بازداشته

چنین میگوید: « با نردبان کار نداشته باش! مبادا بیام بروی » بدیهی است که در این مثال منظور پدر منع پسر از بالا رفتن است نه منع از نردبان که وسیله آنست. و بعلمت هین اشتباه است که بعضی ها در اینجا دچار اشکال شده و مسأله را اینطور مطرح کرده اند که آیا در موقع اعلام نماز جمعه، بیع منعقد میشود یا نه؟ بعد گفته اند که خود بیع حرام است اما حرام بودن بیع از صحت معامله مانع نمیشود، لیکن اگر عباراتی که در فوق ذکر شد توجیهی شود معلوم میگردد که بیع در چنانه وقعی حرام نبوده و به انتماد معامله هم اشکالی نمیرساند تا این مسأله محل بحث واقع شود و فقط خود تأخیر در نماز جمعه و ترک آن حرامست خواه ترك کننده نماز بکاری مشغول باشد یا نباشد.

و برای اینکه موضوع کاملاً واضح و وجوب نماز جمعه آشکار گردد لازم است بذکر شواهدی پردازیم.

در تأیید آیه مزبور اخبار کثیری نقل شده که ما از جهت مراعات

اختصار بذکر دو روایت کفایت می نمایم: (۱)

الف - جعفر بن الحسن بن سعید المحقق فی المعتمد قال: قال النبي (ص) ان الله كتب عليكم الجمعة فريضة واجبة الى يوم القيامة « جلد اول وسائل باب صلوة الجمعة صفحه ۴۶۵ » (جعفر بن الحسن بن سعید المحقق، در کتاب معتبر میگوید: حضرت پیغمبر (ص) فرمود همانا خداوند نماز جمعه را تاروز قیامت بر شما فريضة واجبه قرار داده است.

(۱) علاقمندان می توانند برای اطلاع باخبر وارد در این موضوع

بکتابهای: جلد اول وسائل، من لا يحضره الفقيه، رساله جمعه شهید ثانی، حدائق وغیره مراجعه نمایند.

ب - قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ (ع) لِرِزْرَارَةَ بْنِ أَعْيَنَ : إِنَّمَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ خَمْسًا وَثَلَاثِينَ صَلَاةً، مِنْهَا صَلَاةٌ وَاحِدَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي جَمَاعَةٍ وَهِيَ الْجُمُعَةُ وَوَضَعَهَا عَنْ تِسْعَةٍ : عَنِ الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ وَالْمَجْنُونِ وَالْمَسَافِرِ وَالْعَبْدِ وَالْمَرْأَةِ وَالْمَرِيضِ وَالْأَعْمَى وَمَنْ كَانَ عَلَى رَأْسِ فَرَسٍ خَيْرٌ . « کتاب من لا یحضره الفقیه صفحه ۸۳ » (امام محمد باقر علیه السلام بزیرارۀ ابن اعین فرمود : همانا خداوند متعال از این جمعه تا جمعه دیگر سی و پنج مرتبه نماز واجب گردانیده است ، از آنها یک نمازی است که خداوند عز و جل برپا کردن آن را در جماعت واجب گردانیده است و آن نماز جمعه می باشد و طائفه را از اقامه آن معذور داشته که آنها عبارتند از : **كودك ، پیرمرد ، دیوانه ، مسافر ، بنده مملوک ، زن ، مریض و کسیکه محل اقامت او تا محل نماز جمعه از دو فرسخ بیشتر باشد**) (۱) و برای مزید اطلاع خوانندگان محترم ذیلاً فتوای مرحوم حضرت مستطاب آقای الحاج سید محمد تقی خوانساری اعلی الله مقامه را در خصوص وجوب نماز جمعه که در پاسخ استفتاء آقای خیرالله خاکساری (مقیم کرمانشاه) مرقوم فرموده اند نقل مینمائیم . (۲)

« بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این احقر خلاف احتیاط میدانم ترک نماز

-
- (۱) در خصوص وجوب عینی نماز جمعه علماء و دانشمندان بزرگی از جمله حضرت مستطاب آقای حاجی شیخ محمد خالصی زاده و مرحوم دانشمند محترم جناب آقای حاجی محمد حسین محمدی اردهالی کتابهای جداگانه ای طبع و منتشر نموده اند که قابل استفاده می باشد .
- (۲) برای اطلاع با اسامی فقها و مجتهدینی که بوجوب عینی نماز جمعه فتوی داده اند بکتاب (وظائف مسلمین در روز جمعه) مراجعه نمایید . و این فتوی نیز از همین کتاب نقل شده است .

جمعه را خصوص بعد از برپا شدن مستجمعاً للشرايط يعنى غير از امام عصر عجل الله فرجه و دليل آنها غير از آيه يا ايها الذين آمنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا الي ذكر الله و ذروا البيع اخبار كثيره كه در كتب فقهيه استدلاليه ذكر شده است مخصوصاً در صلوة حدائق در صلوة جمعه اش مفصلاً نقل کرده است مراجعه نمايد، ميبايد خداوند عالم توفيقات خود را شامل حال همه فرمايد »

الاحقر محمد تقى الموسوى الخوانسارى

و در اهميت نماز جمعه و خطبه هاى آن همينقدر كافي است كه خطيب قبل از اقامه نماز جمعه در خطبه هاى خود بعد از حمد خداوند متعال و درود فرستادن به پيغمبران و پيشوايان اسلام، مردم را پرستش خداوند يگانه و دورى از شرك و بت پرستى دعوت مينمايد و ضمن تلاوت آيات قرآن مجيد درباره مصالح اجتماعى مسلمين و وسائل ترقى و پيشرفت آنان صحبت کرده و مسلمانان را از نشر و ذكر مطالب و سخنانى كه باعث تفرقه و نفاق بين آنان ميگردد نهى کرده و آنها را باطاعت و امتثال از آيه انما المؤمنون اخوة ترغيب و تشويق و با اتحاد و اتفاق دعوت مينمايد.

۳- فاذا راوا تجارة اولهوا انقضوا اليها: اى پيغمبر مردم چون تجارت يالهي به بينند ترا در حال خواندن خطبه سر با گذاشته و از اطراف تو متفرق شده بسوى تجارت و لهو رهسپار ميشوند غافل از اينكه منافع دنيا و متاع قليل دنيا بالاخره فنا پذير است چنانچه در سوره نحل آيه ۹۶ ميفرمايد: ماعندكم ينفدو ما عند الله باقى (هر آنچه نزد شماست فانى ميگردد و آنچه نزد خداوند است باقى خواهد ماند). البته آنچه به افراد

بشر در امور دنیوی و اخروی مفید و سودمند است همانا کردار نیک و اعمال صالحه و توجه به مبدأ و یاد خدا میباشد زیرا آن بهره‌ایکه آدمی از تجارت جزئی اینجهان بدست می‌آورد در مقابل نصیبی که از نماز جمعه و خطبه‌های مفید آن چه برای دنیا و چه برای آخرت عایدش میشود چون قطره‌ای در مقابل دریاست.

۴- وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ : معنایی که بعضی از مفسرین آنرا بیان کرده‌اند و ظاهراً هم بذهن نزدیک میباشد، اینست: «ترک‌کنندگان نماز جمعه نپندارند که با اقامه آن و شنیدن خطبه، از سود تجارت دنیا باز خواهند ماند، بلکه خدا بهترین روزی دهنده گانست و هرگز آنها را بی بهره نساخته و بی روزی و گرسنه نخواهد گذاشت» ولی این معنی صحیح نیست و ذیلاً معنای صحیح آن بیان میشود: بعد از آنکه خداوند تارکین نماز جمعه را سرزنش میکند چنین فرماید: ای مردم آیا گمان میکنید که از تجارت و لہو بهره‌مند خواهید شد در صورتیکه شما این امر سرا پا سودمند را برایگان از دست میدهید، شما غافل هستید از اینکه خداوند بهترین روزی دهنده گان است و روزی او یعنی روزی آخرت که در نتیجه اطاعت امر خدا و اقامه نماز نصیب شما میگردد بهتر از روزی دنیا است و بهشت که سود تجارت با خداست بمراتب بر سودهای بی ارزش دنیوی مزیت دارد. زیرا این فنا پذیر و معدوم و آن باقی و جاودانی است. بطوریکه روشن است منظور از رزق در آیه فوق روزی آخرت است چنانکه آیات دیگر قرآن نیز آنرا تأیید می‌کنند از جمله آیه ۱۳۱ از سوره طه که خطاب بپیغمبر میفرماید: وَلَا تَمَنَّ عَلَى عَيْنِكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْوَنٌ

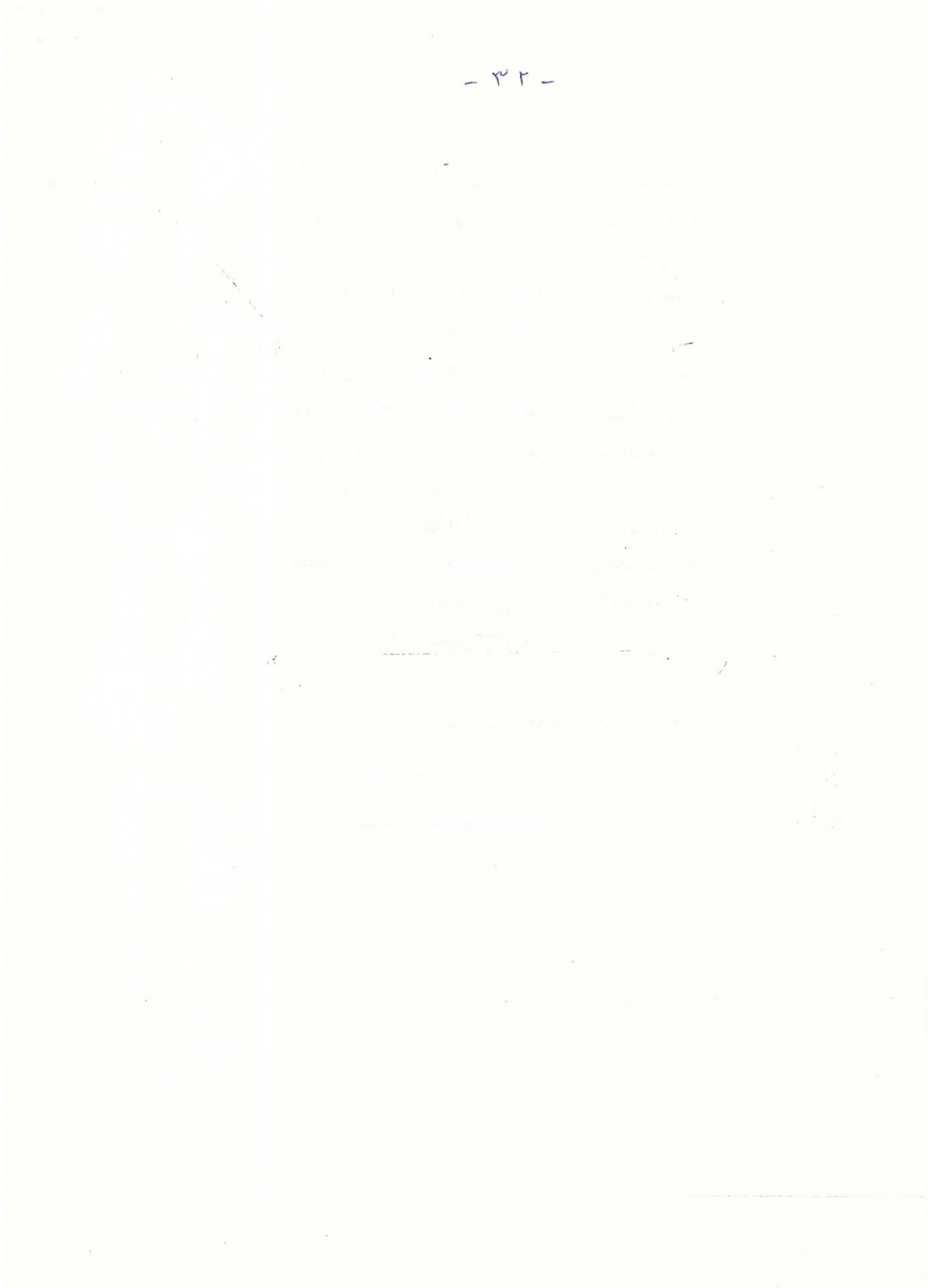
(ای بیغمبر بجیزهائی که کفار را از آنها بر خوردار گردانیده ایم بانظر طولانی نگاه نکرده و اهمیت مده چه آنها آرایش زندگی پست هستند و آن لذت های دنیوی برای امتحان کفار است و رزق خدایت بهتر و باقی ماندنی است). یعنی پادشاه اعمالیکه در این دنیا انجام میدهی باقی و تمامی آرایش های ظاهری این دنیا فانی و بی نتیجه است. و نیز در سوره حج آیه ۵۸ میفرماید: **وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ** (و آنانکه در راه خدا مهاجرت کرده و بقتل رسیدند و یا مردند هر آینه خدا بایشان روزی خوبی خواهد داد و براستی خدا، اوست بهترین روزی دهندگان). ملاحظه میکنید که در این آیه بهیچ وجه و بهیچ عنوان «خَيْرُ الرَّازِقِينَ» را برزق دنیوی نمیتوان حمل کرد بلکه مقصود از آن همانا روزیهای بهشتی است. ناگفته نماند که روزیهای این دنیا نیز از خدا میباشد ولی روزیهای را که خداوند در قرآن مجید برای پادشاه اشخاص نیکوکار فرموده همگی روزیهای آخرت است.

بتاریخ رمضان ۱۳۷۳ مطابق اردیبهشت ۱۳۳۳

پایان تفسیر میوه جمعه



- ۲۲ -



تفسیر سوره منافقون

که مدنی و مشتمل بر یازده آیه است

(بخش یکم ۴ آیه)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِنا م خداوند رحمن و رحیم

اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ اِنَّكَ

وقتی که آمدند بسوی تو منافقین گفتند شهادت میدهیم بر راستی تو

لرَسُولِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُولُهُ

هر آینه رسول خدا هستی و خدا میداند که بر راستی تو هر آینه فرستاده او هستی

وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱) اتَّخَذُوا

و خداوند شهادت میدهد که بر راستی منافقین هر آینه دروغگو یانند (۱) اخذ کردند

اِيْمَانَهُمْ جَنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اِنَّهُمْ

قسمه ایشان را سیر پس منع کردند از راه خدا بر راستی ایشان

سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲). ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ

چه بد است آنچه عمل میکنند (۲). آن بسبب اینست که ایشان

آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطَبَعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهَمَّ

ایمان آوردند سپس کافر شدند پس مهر زده شد بر قلبهای ایشان پس آنان

لَا يَفْقَهُونَ (۳) وَإِذَا رَأَوْهُمْ تَعَجَّبْتَ أَجْسَامَهُمْ

نمی فهمند (۳). و زمانی که به بینی ایشان را بشگفته یا آورد ترا جسمهای ایشان

وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَانِهِمْ خُشْبٌ

واگر بگویند، گوش میدهی بسخن آنان، گوئی ایشان چوبهای

مسندهٔ یحسبونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمْ الْعُدُوُّ

تکیه داده شده اند. گمان میکنند هر صدائی را بر ضرر خودشان، ایشانند دشمن،

فَاخْذَرَهُمْ فَاتَلَّهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (۴).

پس حذر کن از ایشان، بکشدا ایشان را خداوند بکجا بر گردانیده میشوند (۴).

* (مفهوم آیات) *

ای پیغمبر موقعیکه منافقین بنزد تو میآیند میگویند گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدا هستی و خداوند میداند که توفرستادهٔ او هستی، و خداوند شهادت میدهد که منافقین دروغ میگویند (در باطن به پیغمبری تو شك دارند). ایشان سوگندهای خود را سپر قرار داده و مردم را از راه خداوند منع کردند، در واقع چه کارهای زشتی را مرتکب میشوند. این اعمال و نفاق آنان در نتیجهٔ این است که اول بخدا ایمان آورده سپس کافر شدند (در ظاهر ایمان آورده و در باطن کافرند) و بسبب همین کفر بر قلبهای آنان مهر زده شد (توفیق و نصرت خداوند از آنان سلب گردید) که دیگر بفهم حقائق قادر نیستند. ای پیغمبر همینکه منافقین را مشاهده کنی هیکلها و اجسام آنان موجب شگفت تو میگردد، و اگر ایشان سخنانی گویند تو گوش میدهی (زیرا که ایشان برای خوش آیند تو

و مسلمانان سخنان مفید و مطابق حقیقت میگویند) در صورتیکه آنان حقائق را درک نمیکنند و اثری از حقیقت در ایشان مشهود نیست و اینان هر فریاد و صیحه‌ای را بر ضرر خود تصور مینمایند (چنان‌مینداریند که پرده از روی کارشان برداشته شده و مسلمین بنفاق آنان آگاه شده‌اند). آنان دشمن تو هستند. از ایشان دوری و احتراز کن، خداوند آنانرا هلاک بکند. ایشان حقائق را رها کرده بکجا میروند؟!

﴿لغات﴾

- ۱- جَنَّةٌ : بمعنی سپر از مادهٔ جَنّ یعنی پوشانیدن . در مشتقات این کلمه وجه اشتقاق غالباً محفوظ است مانند : (جَنَّةٌ ، بمعنی باغ که از درختان پوشیده شده و جنین ، بجهای که در شکم مادر از انظار مستور است) .
- ۲- صَدُّوا : « باصاد » که در آیه است بمعنی منع کردند (ولی سدّ « باسین » بمعنی بستن است)
- ۳- خُشِبٌ : چوبهای خشکیده ، جمع مکسر مفردش خَشَبٌ می باشد .
- ۴- مَسْنَدَةٌ : ستون قرار داده شده ، اسم مفعول از باب تفعیل از مادهٔ سَنَدٌ .
- ۵- يَحْسِبُونَ : گمان میکنند ، از باب علم يعلم و حَسِبَ يَحْسِبُ نیز بهمین معنی میباشد ولی حَسِبَ يَحْسِبُ از باب نصر بمعنی شمردن است .
- ۶- صَيْحَةٌ : فریاد سخت ، و در اینجا بهمین معنی بکار رفته و در بعض آیات قرآن منظور از صیحه بلاء و عذاب است .
- ۷- قَاتَلَ : بکشد ، فعل ماضی است ولی در اینجا معنای مضارع را

میدهد زیرا در مقام دعا و نفرین بیان شده است.

۸ - **يُؤْفَكُونَ** : برگردانیده میشوند ، فعل مضارع مجهول از مصدر **أَفَكَ** « بفتح همزه » بمعنی برگردانیدن ، و **أَفَكَ** « بکسر همزه » بمعنی دروغ میباشد و از اینجهت بدروغ **أَفَكَ** گفته اند که سخن از حقیقتش برگردانیده میشود .

شرح آیات و توضیح نکات

۱ - **اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ لِرَسُولِ اللَّهِ** :

نهضت مقدس اسلام که بدست حضرت پیغمبر (ص) و بهمراهی مسلمین در عربستان پایه گذاری شده بود و با سرعت پیش میرفت با دو دشمن سرسخت رو برو بود: یکی دشمنان خارجی و دیگر دشمنان داخلی یا خانگی. مبارزه با دشمنان خارجی یعنی کفار و بت پرستان ، در نتیجه همت و فداکاری مسلمانان غیور ، باموقفیت پیش میرفت ولی دشمنان داخلی یا منافقین چون بلباس مسلمانان در آمده و ظاهراً اظهار اسلام میکردند و در باطن دشمن سرسخت اسلام و مسلمین بودند مبارزه با اینها کاری سهل نبود. اینان کسانی بودند که قرآن پرده از روی نیات پلید ایشان برداشته و حالات ایشانرا چنین بیان میفرماید: **وَإِذَا لَتُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ** « بقره-۱۴ » (هنگامیکه منافقین مؤمنین را ملاقات میکردند، میگفتند ما ایمان آورده ایم و هنگامیکه با شیطانهای خودشان یعنی با آن کسانی که ایشانرا گمراه کرده اند خلوت میکردند میگفتند ما با شما هستیم ، همانا مؤمنین را استهزاء میکنیم) . منافقین گمان میکردند که با این اعمال خود و با اظهار دروغ خودشان که بخدا و روز بازپسین ایمان

آورده اند، خدا و مؤمنین را گول زده اند: وَمَنْ النَّاسَ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ، يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ « بقره- ۸ و ۹ » (و از مردم کسانی هستند که میگویند ما بخدا و روز بازپسین ایمان آورده ایم در حالیکه ایشان مؤمن نیستند، آنان بگمان خود، خداوند و همچنین کسانی را که ایمان آورده اند گول میزنند غافل از اینکه اینها گول نمیزنند مگر خودشانرا، و متوجه نیستند).

وضعیت و رفتار منافقین چنانچه ملاحظه شد در قرآن مجید بطور مکرر و با بیانات گوناگون تشریح شده و خداوند پرده از روی اعمال و افکار آنان برداشته بطوریکه بامفتضح ساختن منافقین، کارشکنی های آنانرا باطل و بی ثمر گذاشته است و روی همین اصل است که در آیه مورد بحث یعنی اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ... نیز بکارهای ننگین ایشان اشاره فرموده و حضرت رسول (ص) را متوجه میسازد که وقتی منافقین پیش تو می آیند با بیانات فریبنده خودشان اظهار میکنند که ما بنبوت و رسالت تو ایمان آورده و معترفیم و باین امر شهادت میدهیم، اما دروغ میگویند و قلباً بر رسالت تو ایمان نیاورده اند و در سوره توبه در آیه ۶۵ بهین مطلب اشاره شده: وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ. « توبه - ۵۶ » (منافقین بخداوند سوگند یاد میکنند که از گروه شما هستند ولی آنان از گروه شما نیستند و ایشان قومی هستند که میترسند، یعنی از ترس مسلمین اظهار ایمان میکنند). با توجه بمطالب بالا علت اصلی اینکه « قرآن مجید » بمنافقین بیشتر از کفار اهمیت

قائل شده بخوبی روشن میگردد و بنا بر این جا دارد که بفرماید :
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ
 وَبِئْسَ الْمَصِيرُ « توبه - ۷۳ و تحریم - ۹ » ای پیغمبر با کفار و منافقین
 مبارزه کن و نسبت بایشان سخت و درشت باش. جای آنان آتش است و
 جهنم چه برگشت گاه بدی است !) و حتی پاداش آنان در آتش جهنم
 سختتر و شدیدتر خواهد بود: إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ
 « نساء - ۱۴۵ » (همانا منافقین در طبقه پائین تر آتش خواهند بود) یعنی
 عذاب آنان شدیدتر از دیگران می باشد) .

۴- وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ: در بادی امر چنین بنظر میرسد
 که این جمله زائد می باشد، ولی بالذکر توجه و دقت ، معلوم میگردد
 که برای تأکید و حفظ احترام مقام نبوت، ذکر جمله فوق ضرورت دارد .
 * میفرماید : ای پیغمبر ، خداوند میداند که تو رسول و فرستاده او هستی
 ولی چیزیکه هست این شهادت منافقین به نبوت تو از روی ایمان و
 عقیده قلبی نیست بلکه میخواهند بدینوسیله خودشان را در زمره مؤمنین
 قلمداد نمایند و از همین جا است که خداوند در آیه مزبور نیات پلید
 آنان را آشکار ساخته و باینجا جمله وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَذِبُونَ
 دروغگویی آنان را فاش و ظاهر میگردداند .

۳- اتَّخَذُوا إِيمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ : بعد از آنکه
 خداوند قسمتی از نیات و افکار زیانمند منافقین را بیان فرمود اینک
 ضمن همین آیه هدف اصلی آنان را روشن میسازد که تمام فعالیتها و
 کوششهای این گروه بمنظور بازداشتن از راه خدا و جلوگیری از پیشرفت

حقیقت دینی است و در این راه از دروغگویی باکی نداشته و حتی بسوگندهای دروغ متوسل میشوند و این سوگندها را برای نجات از تعرض مسلمین و پیغمبر اکرم (ص) سپر قرار داده و میخوانند باین سوگندهای دروغ، خودشان را مؤمن و مسلمان حقیقی جلوه داده و حضرت پیغمبر (ص) و مسلمانان را فریب داده و در صف مسلمانان راه یابند تا در نتیجه بکارهای خائنانه و مفرضانه خود ادامه داده و در کندن ریشه‌های دین مقدس اسلام از هیچ اقدامی فروگذاری نکنند.

۴- ذَلِكْ بِاِنَّهُمْ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا فَطَبَعَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْتَهُوْنَ:

(آن باین جهت است که آنان یعنی منافقین ایمان آوردند و سپس کافر شدند و در نتیجه بر قلبهای آنان مهر زده شد که بقبیح و بدی اعمال خود متوجه نمیشوند) .

منظور از اشاره ذلک همان اعمال بد آنان است که سوگندهای دروغ بنام مقدس خداوند یاد کرده و مردم را از راه راست منع می‌کردند و در بعد آیه میفرماید آن باین جهت است که منافقین از روی نفاق در ظاهر ایمان آوردند و در کفر خود باقی بودند تا در نتیجه توفیق خداوندی از آنان سلب گردید و بر قلبهای آنان مهر زده شد که حقیقت را درک نکرده و بزشتی اعمال خود متوجه نیستند .

و مقصود از ذکر جمله اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا این نیست که آنان قبلاً ایمان آوردند و بعد از مدتی ایمانشان سست گردیده و کافر شدند، بلکه منظور اصلی این است که آنان در ظاهر ایمان آوردند و در خلوت علیه

مسلمانان نقشه‌ها کشیدند و در تأیید این موضوع آیه ۷۴ از سوره توبه را در اینجا ذکر میکنیم: **يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا ، وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ** (منافقین سوگند یاد میکنند که سخن کفر نگفته‌اند ، خداوند میفرماید آنان دروغ میگویند ، البته سخن کفر را گفته‌اند و بعد از اظهار اسلام ، کافر شدند) مقصود این است که در غیبت پیغمبر (ص) و مؤمنین ، بسخنان کفر خودشان و توهین باسلام می‌پرداختند ولی در نزد ایشان اظهار ایمان و اسلام میکردند .

۵- **فَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهَمَّ لَا يَفْقَهُونَ** : (پس بر دل‌های ایشان مهر زده شد و آنان حقایق را درک نمیکنند) .

برای فهمیدن اینکه مقصود از مهر زدن بر قلبهای منافقین چیست و چرا با این طرز بیان شده است ، محتاج به بیان مقدمه‌ای میباشیم: در این مسأله تردیدی نیست که قرآن مجید بزبان عربی نازل شده و این زبان نیز مانند سایر زبان‌های اداری مجازات ، کنایات ، استعارات ، و تشبیهات و غیره میباشد که وجود اینها در کلام لازمه فصاحت و بلاغت میباشد . یکی از مهمترین معجزه‌های قرآن مجید که غیر قابل انکار میباشد همان فصاحت و بلاغت آن است و موضوع تحدی نیز که در قرآن در چند مورد ذکر گردیده است در درجه اول مبتنی بر پایه فصاحت و بلاغت آن میباشد . ما از لحاظ رعایت اختصار از ذکر خود آیات صرف نظر کرده و فقط بذکر خلاصه آن آیات می‌پردازیم :

تحدی بمعنی مغالبه و منظور معارض و مبارز خواستن است که

خداوند در آیات (اسراء ۸۸- ، هود ۱۳ و بقره ۳۲) مردم را مخاطب قرار داده و میفرماید : اگر در آنچه به پیغمبر نازل کرده ایم شك و تردید دارید و قرآن را کلام بشر می‌پندارید و میگوئید که این پیغمبر این آیات را بخدا افتراء می‌بندد و از طرف خدا نازل نشده است بایاران و همدستان خود متحد شوید و مانند این قرآن و یا ۱۰ سوره از آن و یا مثل يك سوره از آن را بیاورید و در ضمن همین آیات خداوند تأکید میکند که اگر تمام انس و جن متحد و متفق باشند بر اینکه این کار را انجام دهند هرگز قادر نبوده و در مقابل فصاحت و بلاغت آیات آن عاجز خواهند بود. بنا بر این وقتی مثلاً در قرآن می‌بینیم که میفرماید : **وَاسْئَلِ الْقَرْيَةَ** (از قریه بپرس) و اینکه نمیفرماید : **وَاسْئَلِ أَهْلَ الْقَرْيَةِ** (از اهل قریه بپرس) فصاحت را مراعات کرده است .

باملاحظه مقدمه فوق در تفسیر آیه **فَطَّبِعَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ** و آیاتی نظیر آن دچار اشکال نخواهیم شد. زیرا در مقام معرفی منافقین و در مورد بیان شدت کفر و عناد آنان تعبیری کاملتر و جامعتر از این نمیتوان یافت که میفرماید: در نتیجه انجام اعمال بد و کار شکنیهای ایشان در برابر حقائق اسلام ، بر قلبهای آنان مهر زده شد و حقائق را درک نکردند و بقیح و زشتی کارهای خود متوجه نشدند .

نظائر آیه فوق در قرآن بسیار است از جمله در سوره بقره بعد از آنکه بحضرت پیغمبر (ص) خطاب میکند: « ای پیغمبر کسانی که کافر شدند، برابر است که آنانرا بترسانی یا بترسانی، ایمان نخواهند آورد» چنین میفرماید: **خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ، وَعَلٰی ابْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ**

عَظِيمٌ » بقره - ۷ ، (خداوند بر دلها و گوشهای آنان مهر زده و بر چشمهای ایشان پرده‌ای قرار گرفته و برای آنان عذاب بزرگی است). منظور اینست که کافرین از کثرت عناد و تعصب حقائق را درک نکرده و بشنیدن و دیدن حقائق توفیق نمیابند . و راجع باین موضوع در سوره اسراء نیز چنین میفرماید : **وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا . وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْتَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا »** اسراء ۴۵ و ۴۶ ، (ای پیغمبر، هنگامی که قرآن میخوانی قرار میدهیم میان تو و آنانی که بروز رستاخیز ایمان ندارند پرده پوشاننده‌ای ، و بردلهای آنان پرده‌هایی قرار میدهیم تا اینکه آنان از فهمیدن حقائق قرآن بازمانند و در گوشهای ایشان سنگینی بوجود میآوریم) . در اینجا نیز مقصود بیان شدت کفر و عناد کافرین و منافقین است که مانع از فهمیدن و گوش دادن آنان بحقائق میباشد و این مطلب چنین تعبیر شده است که : مابین تو و منکرین پرده‌ای قرار داده‌ایم یعنی اینان بقدری درانکار و کفر، تعصب و لجاجت میکنند که گوئی پرده‌ای میان آنان و حقائق کشیده شده و مانع از فهم ایشان گردیده است .

ناگفته نماند که در آیه فوق واکثر آیات دیگر موضوع اضلال بخداوند نسبت داده شده است و شاید این امر برای بعضی تولید اشکال کند ولی باید توجه کرد که خداوند بپیش در هدایت و ضلالت خود اختیار داده است و بسیاری از آیات قرآن این موضوع را کاملاً تصریح میکند که در بعد، آنها را ذکر خواهیم کرد . و چون کفار نعمتهای الهی را از روی اختیاری که برای آزمایش بشر در آنان قرار داده شده در راه باطل بکار بردند و حاضر بقبول حقیقت نشدند، لذا خداوند نیز توفیق

خود را از آنان برداشت و ایشان در وادی ضلالت سرگردان شدند. از همین جاست که خداوند موضوع اضلال را بخود نسبت میدهد. و باید دانست که ذکر جمله *فطبع علی قلوبهم* و سایر عبارات نظیر آن در قرآن مجید، در مقام مذمت منافقین و کفار است نه در مقام اعتذار. چنانکه در زبان فارسی یا ترکی وقتی کسی حاضر نشد يك مطلب واضح و سخن حقیقی را قبول نماید میگوییم: « اساساً خداوند در او شعور و عقل نیافریده ». البته بایان این جمله نمیخواهیم او را معذور داریم بلکه میخواهیم او را مذمت کنیم زیرا او حاضر نیست از عقل و شعوری که خداوند برای درک حقیقت در او آفریده است استفاده نماید و آن عقل خدا دادی را چنان ضائع کرده که گویا اساساً در او عقل آفریده نشده است.

از شرحی که درباره آیات فوق دادیم بطلان گفته جبریون نیز آشکار میشود. آنان از این آیات استدلال کرده و میگویند کسی که گمراه شده خداوند او را گمراه کرده و بردش مهر ضلالت زده است و کسی که هدایت یافته خداوند او را هدایت کرده است. قبل از جواب گوئی بخود اشکال، ناگزیر هستیم که بگوییم جبریون چرا برای اثبات عقیده باطل خود از قرآن استدلال کرده اند؟ هنگامی که ما در مذاهب مختلفه ای که از اسلام جدا شده مطالعه میکنیم باین نتیجه میرسیم که پیروان هر مذهب قبلاً عقیده خاصی از خارج انتخاب کرده و پس از آن برای ازبیش بردن همان عقیده، با استدلال از آیات قرآن که تمام مذاهب اسلامی بحقیقت آن اتفاق دارند پرداخته اند و آیات قرآن را از روی تعصب برطبق عقائد مخصوص خود تاویل و توجیه نموده اند.

زیرا ایشان باین اصل توجه داشته‌اند که تمام فرق اسلامی بحقانیت قرآن مجید معتقد میباشند و هر گاه برای اثبات عقائد خود شواهدی از آیات بیآورند در پیشرفت مرام آنها تأثیر کلی خواهد داشت و میتوان گفت همین اغراض شخصی و تعصب باطل، باعث پراکندگی و نفاق در بین مسلمین گردیده است. (۱)

چنانچه گفتیم پیروان هر مذهب قبلاً عقیده خاصی اتخاذ نموده و برای از پیش بردن مرام و ترویج عقائد خودشان بقرآن متوسل شده‌اند، جبریون نیز همین راه را در پیش گرفته‌اند یعنی قبلاً جبری شده و پس از آن باستدلال از آیالات قرآن نظیر آیه فَطَبِعَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَ خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ و غیره پرداخته‌اند. در پاسخ میگوئیم: اولاً در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که براختیار کامل دلالت میکنند:

اِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيْلَ اِمَّا شَاكِرًا وَاِمَّا كَفُوْرًا « دهر- ۳ » (ما بانسان راه را نشان دادیم یا شاکر میشود و یا کافر) و در سوره اسراء آیه ۷ نیز میفرماید: اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَاِنْ اَسَاْتُمْ فَلَهَا (اگر نیکی کنید برای خودتان نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید نیز برای خودتان است) و همچنین آیه ۱۵ از سوره اسراء که میفرماید: مَنْ اِهْتَدٰی فَاِنَّمَا يَهْتَدِيْ لِنَفْسِهٖ وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَیْهَا (هر که هدایت یابد

(۱) علاقمندان بعلم تفسیر اگر بخواهند در این موضوع مطالعه کافی بعمل آورند و بدانند که چگونه باید آیات قرآن را تفسیر کرد که باعث اختلاف و تشتت آرا نبوده و عقائد مسلمانان یکسان باشد بکتاب «مقدمات تفسیر» از انتشارات مجلسی تفسیر تبریز مراجعه نمایند.

همانا بنفع خودش هدایت می‌یابد و هر که گمراه شد همانا بزبان خود گمراه می‌گردد. غیر از آیات مذکوره آیات بیشتری نیز کاملاً بر مختار بودن انسان دلالت می‌نماید و اگر کسانی بگویند که « ما آیات مذکوره را که از آنها اختیار کامل فهمیده میشود قبول داریم ولی از سائر آیات نیز مانند خَتَمَ اللَّهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ و غیره جبریت استشمام می‌گردد » در پاسخ می‌گوییم در این صورت لازم می‌آید که در آیات قرآن تناقضی پیدا شود و ما معتقدیم که اگر يك شخص بی‌غرض و بیطرف اعم از مسلمان و غیر مسلمان این آیات را با توجه بوضاحت و بلاغتی که در آنها بکار رفته است مطالعه نماید، باین نتیجه میرسد که : در این آیات مورد بحث بهیچوجه تناقضی وجود ندارد و آیاتی که صریحاً اختیار را می‌رسانند شاهد و قرینه بارزی هستند که استدلال جبریون با آیات، کاملاً باطل و بی‌وجه می‌باشد.

ثانیاً : اگر واقعاً آیات مذکوره بجبریت دلالت داشت موضوع کیفر و پاداش که در اکثر سوره‌های قرآن بطور مکرر بیان شده است کاملاً بیپوده و بیجا میشد. بعبارت دیگر در صورتیکه هدایت کننده و گمراه کننده خود خدایند باشد چگونه گناهکار را کیفر و نیکوکار را پاداش میدهد و آیا کیفر دادن در این مورد ستمکاری و پاداش دادن بیجا و بیموقع نخواهد بود؟

ثالثاً آیات زیادی در قرآن مجید حاکی از مدح صالحین و ذم مجرمین و اظهار تحسّر از رفتار آنان است. اگر چنانچه جبری در کار باشد چه جای مدح و ذم و تحسّر است و ذکر مثالهای توهین آمیز در مقام سرزنش برای

چيست؟ زیرا مدح و ذمّ شخصی در صورتی تحقق مییابد که وی در افعال خود مختار باشد نه مجبور. از جمله آیاتی که مؤمنین را میستاید اینست:

وَكَانَ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ آل عمران- ۱۴۶ (وچقدر از پیغمبرانی که خدا پرستان بسیاری با همراهی ایشان جنگیدند و در راه خدا بسبب آنچه بایشان رسید سستی بخود راه ندادند و ناتوان و خوار نشدند و خداوند صابرين را دوست میدارد) (۱) و از جمله آیاتی که راجع بذمّ کفار است آیه ۱۷۹ سوره اعراف میباشد: لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْتَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (آنان قلبهائی دارند و نمی فهمند و چشمهائی دارند و نمی بینند و گوشهائی دارند و نمی شنوند ، آنان مانند چهار پایانند بلکه از آنها نیز گمراهترند و ایشان غافلانند) و در سوره انفال آیه ۲۲ میفرماید: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضَّمَّةُ الَّتِي يُكَفِّرُ بِهَا الْعَاصِيْنَ لَئِيْلٌ لَّيْسُوا بِذٰلِقِيْلٍ هَمَانَا بَدْتَرِبْنَ چَهار پايان نَزْدِ خِداوند آن کران و لالانی هستند که نمیفهمند) و در سوره مدثر در آیات ۴۹ تا ۵۱ میفرماید: فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ . كَانَهُمْ حَمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ . فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ (بآنان چه شده است که از یاد آوری روی بر میگردانند گویی که ایشان خران رمنده ای هستند که از شیر فرار میکنند) . (۲)

(۱) آیات زیاد دیگری نیز در مدح مؤمنین در قرآن ذکر شده مخصوصاً بآیات ۱ تا ۸ و ۵۷ تا ۶۱ سوره مؤمنین مراجعه شود .
 (۲) قسوره در لغت چندین معنی دارد از جمله « شیر » و « جماعت تیر اندازان شکارچی » که در اینجا بهر دو معنی احتمال میرود .

در جای دیگر راجع بکسی که پس از اتمام حجّت و مشاهده آیات الهی آنها را نپذیرفت و کافر شد چنین میفرماید: **فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ** (اعراف-۱۷۶) (مثل آن شخص مانند مثل سگ است که اگر بر آن حمله کنی نفس میزند و اگر آنرا ترک کنی باز نفس میزند). و در مقام تحسّر، از این لحاظ که کفار پیغمبران را نمی‌پذیرند چنین میفرماید: **يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَا أَيُّهُمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ** (یس - ۳۰) (حسرت باشد بر بنده‌دگان، پیغمبری بر ایشان نمی‌آید مگر اینکه او را استهزاء میکنند) از این همه توضیحاتی که در باره آیه **قَطَّبَعِ عَلَى قُلُوبِهِمْ** داده شد چنین برمی‌آید که این آیه و نظائر آن همگی کنایه از سلب توفیق الهی از گروه کافرین است و هرگز جبری در میان نمی‌باشد و انشاءالله ما در آیه، کاملتر از این درباره آن آیاتی که جبریون از آنها استدلال کرده‌اند و تمام بی‌اساس است بحث خواهیم کرد.

۶- **وَإِذَا رَأَوْهُمْ تَبَجَّحْتُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ وَكُنْتُمْ مِنَ الْهَادِينَ** : در این آیه اشاره میکند باینکه شکل و قیافه منافقین بظاهر حاکی از اسلامیت آنانست و خطاب پیغمبر میفرماید که تو وقتی هیأت و قیافه منافقین را مشاهده میکنی چنین می‌بنداری که ایشان افراد صالح و واقعاً مسلمان هستند و هنگامیکه با تو سخن میگویند با دقت کامل بمطالب آنان گوش میدهی و از شنیدن سخنانی که در باره پیشرفت اسلام و ترویج حقائق قرآن میگویند شاد میشوی و گمان میکنی که این سخنان را از ته‌دل و با خلوص نیت میگویند در حالیکه ایشان حقیقه‌ایمان نیاورده‌اند و این بیانات دلفریب آنان از روی نفاق و دورویی و برای اینست که خودشان را مسلمان

و مؤمن جلوه دهند، ولی ای پیغمبر فریب ظاهر منافقین را مخور و از ایشان بر حذر باش.

۷- **كَانَهُمْ خُشْبٌ مَّسْنُودَةٌ** : منافقین مانند چوبهای خشکی هستند . همچنانکه چوب خشک هرگز رشد و نمو نکرده و حس و حرکتی از آن مشهود نیست حقائق قرآن نیز در قلوب منافقین تأثیری ندارد و این گروه نیز گوئی از نعمت اینانی و شنوائی و فهم و احساس بگلی محرومند. زیرا در سایه تبلیغ تعالیم مقدسه اسلام رشد و ارتقائی در فکر و عقل ایشان ملاحظه نمیشود.

۸- **يَحْتَبُونَ كَلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ** : دزدی که بخانه‌ای قدم میگذارد هر صدائی اگرچه جزئی باشد او را می ترساند و گمان میکند که اهل خانه از آمدن او باخبر شده و او را تعقیب میکنند، منافقین نیز دزدانی بودند که کوچکترین صدا و حرکتی باعث ترس آنان بود و هر صیحه را بزبان خود می بنداشتند و تصور میکردند که اسرار نهانی و افکار زیان آور ایشان بر مسلمین فاش و آشکار شده است و بمصداق **الْخَائِن خَائِف** هر حادثه ای که روی میداد بزرگ یا کوچک، مایه خوف و هراس آنان میگردد، چنانچه در سوره توبه آیه ۴۶ میفرماید : **يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ اَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُوْرَةٌ تَنْبِيْهِمْ بِمَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ** **قُلِ اسْتَهْزِؤْا اِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُوْنَ** (منافقین میترسند از اینکه سوره‌ای علیه ایشان نازل شود و در آن سوره چیزهایی که در دل‌های ایشان است خبر داده شود. ای پیغمبر بگو استهزاء کنید ! همانا خداوند آنچه را که از آن میترسید بیرون خواهد کرد). یعنی خداوند نیات پلید و نفاق و دروغگوئی آنانرا بر همه آشکار و فاش خواهد ساخت.

قَاتِلَهُمُ اللَّهُ : (خدا بکشد آنان را !) ممکن است سؤال شود در صورتیکه خداوند قادر است و میتواند منافقین را بکلی از روی زمین محو نماید چرا در مقام دعا و نفرین میفرماید : « خدا آنانرا بکشد ». در پاسخ میگوئیم این جمله بمنظور طعن و اظهار تنفر از منافقین بیان شده و موضوع کشتن و محو آنان در میان نیست، چنانچه شخص مقتدری در عین حال که بکشتن و محو کردن گناهکاری قدرت و اختیار کامل دارد خطاباً بشخص میگوید: « خدا ترا بکشد » البته این شخص با این بیان خود کشته شدن مخاطب را آرزو نمیکند بلکه میخواهد بطور کنایه تنفر و انضجار شدید خود را از اعمال آن شخص گناهکار اظهار و ابراز نماید و در این آیه فوق نیز منظور اظهار تنفر از اعمال منافقین می باشد .

أَنِّي يُؤْفِكُونَ : ضمن بیان عتاب آمیز ، خداوند در باره منافقین میفرماید : آنان بکجا میروند ؟! راه راست و جاده مستقیم هدایت را گذاشته بکدام سمت متوجه هستند ؟! آری منافقین راه را گم کرده و دروادی ضلالت سرگردانند و گمراهی را بعوض هدایت قبول کرده اند . بطوریکه در حق آنان میفرماید : *أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ* « بقره - ۱۶ ، (منافقین کسانی هستند که گمراهی را در مقابل هدایت خریدند » هدایت را ترك کرده و ضلالت را پیش گرفتند ، پس تجارت آنان سودمند نشد و آنان از هدایت یافتگان نشدند) .

تذکره - در شرح آیات این بخش پاره ای از افکار و نیات پلید منافقین آشکار گردید و کاملاً توضیح داده شد که حضرت پیغمبر و مسلمانان باید

با کمال هوشیاری و بیداری آنان را در میان خود راه نداده و باشدت هر چه تمامتر با آنان مبارزه نمایند و مادر بخش دوم نیز در این باره سخن خواهیم گفت .

بخش دوم

از سوره منافقون

﴿ هَمِّمُوا لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴾

وَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ
و زمانی که گفته شود بایشان که بیایید استغفار کند برای شما پیغمبر خدا
لَوْ وَرَوْسِهِمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ
میگردانند سرهایشان را و می بینی ایشانرا که اعراض میکنند
وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵) سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
در حالیکه ایشان تکبر کنند گانند (۵) برابر است بر ایشان
اسْتَغْفِرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ
آیا طلب آمرزش کنی برای آنان یا طلب آمرزش نکنی برای ایشان
فَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَإِيهْدِي
هرگز نمی آمرزد خداوند ایشانرا. برآستی خداوند هدایت نمیکند

الْفَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۶) هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا

گروه فاسقین را (۶) آنانند کسانی که میگویند انفاق نکنید
عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ

بکسانی که در نزد پیغمبر خدا هستند تا اینکه برآکنده شوند و برای خدا است

خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۷)

گنجینه های آسمانها و زمین ولیکن منافقین نمی فهمند (۷)

يَقُولُونَ لئن رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ

میگویند هر آینه اگر برگردیم بسوی مدینه البته بیرون میکند

الْأَعْرَضَ مِنْهَا الْآذِلَّ وَاللَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ

عزیزتر، از آن (از مدینه) ذلیل تر را و برای خداست عزت و برای پیغمبرش

وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸)

و برای مؤمنین ولیکن منافقین نمی دانند (۸)

(مفهوم آیات)

هنگامی که بمنافقین گفته میشود که بیایید پیغمبر خدا در حق شما
استغفار کند (او خود از تجاوز و آزاری که بوی شده چشم پوشی کرده ،
از خداوند نیز برای شما طلب مغفرت کند) نمی آیند و از فرط غرور و
تکبر از تو روی بر میگردانند (نمیخواهند به پیغمبر انقیاد و اطاعت
کنند و از این اعمال بد خود عذرخواهی نمایند) . ای پیغمبر استغفار و
عدم استغفار تو درباره منافقین یکسان است (مادام که صفت زشت نفاق

در آنان وجود دارد اساساً شایستهٔ آمرزش نیستند و هرگز خداوند آنانرا نخواهد بخشید. زیرا خداوند بر منویات آنان آگاه است و میداند که ایمان ایشان حقیقی نیست و اگر هم برای استغفار نزد تو بیایند برای حفظ ظاهر است) و هرگز خداوند گروه فاسقین را هدایت نمیکند. ایشان کسانی هستند که میگویند باطرافیان پیغمبر یعنی مؤمنین انفاق نکنید تا اینکه پراکنده شوند اما غافلند و نمیدانند که گنجینه های آسمانها و زمین مال خداست و خداوند با هر وسیله قادر است که مؤمنین را از مساعدت ایشان غنی و بینواز کند. و همچنین منافقین میگویند وقتی که بمدینه برگشتیم آنکه عزیزتر است دلیل تر را از آنجا خارج میکند (عبدالله بن ابی که از رؤسای منافقین بود گفت من که عزیزتر هستم حضرت پیغمبر را که معاذالله دلیل تر است از مدینه خارج خواهم کرد)، ولی نمیدانند که عزت مخصوص خدا و پیغمبر و مؤمنین است ولیکن منافقین از حقیقت امر غافل می باشند.

﴿ لغات ﴾

- ۱- تَعَالَوْا : بیایید، فعل امر، جمع مذکر مخاطب از باب تفاعل از کلمه عَلَوْ ، مفروش تَعَالٍ و معنای اصلی آن این بوده است که شخصی از بالا دیگری را که در پائین است ندا کند که بیا، ولی بعدها بمعنی مطلق « بیا » استعمال شده است. اعم از اینکه در پائین باشد یا در بالا.
- ۲- لَوَّوْا : (برگردانیدند، پیچیدند)، فعل ماضی، جمع مذکر غائب از باب تفعیل از مادهٔ لَوِيَ لفيف مقرون.

۳- يَصُدُّونَ : (روی میگردانند) ، از باب نصرینصردارای دو معنی است : (روی گردانیدن ، و منع کردن) ، در این آیه بمعنای اولی است ولی در آیه ۲ از همین سوره « فَصُدُّوْا عَنِ سَبِيلِ اللّٰهِ » بمعنای دوم بکار رفته یعنی از راه خدا منع کردند.

۴- اَسْتَغْفَرْتَ : (آیا طلب بخشش کنی) ، از باب استفعال، همزه مفتوحی که در اول آنست همزه استفهام میباشد و همزه مکسور باب استفعال حذف شده است یعنی در اصل « اَسْتَغْفَرْتَ » بوده است .

۵- يَنْفَضُّوْا : (متفرق میشوند) ، از باب انفعال از کلمه فِضٌّ و مضاعف است، و تصور نشود که این کلمه از باب افعال است، زیرا در آن صورت از ماده نفض میشود در صورتیکه این کلمه از ماده فِضٌّ است .

((شَأْنِ نَزْوِل))

روایت شده است ، هنگامی که حضرت پیغمبر با طایفه بنی مطلق محاربه میکرد یکی از مهاجرین (مسلمانانی که از مکه آمده بودند) با یکی از انصار (مسلمانانی که اهل مدینه بودند) در خصوص آب با هم منازعه کردند ، آن مهاجر رفقاییش را بیاری طلبید و یکی از یارانش آمده و بر شخص انصاری سیلی زد و او نیز دوستش عبداللّٰه بن ابی را که منافق بود صدا کرد و چون عبداللّٰه بن ابی از چگونگی قضیه باخبر شد ، از سیلی زدن مهاجر بر دوست او انصاری غضبناک شده و خطاب بدوست انصاری خود گفت « ماها که بمهاجرین یاری کرده و انفاق نمودیم تا اینکه قدرت پیدا کردند حالا ایشان بما جری شده و با ما بستیزه بر

میخیزند. اگر میخواهید اینان از اطراف پیغمبر پراکنده شده و خوار و زبون باشند بایشان انفاق نکنید، و عبدالله بن ابی خودش را عزیزتر میشمرد و پیغمبر را ذلیلتر میپنداشت و میگفت «اگر بمدینه برگردم من که عزیزترم، پیغمبر را که معاذالله خوار و ذلیل است از آنجا خارج خواهم کرد و در اینموقع آیه یَقُولُونَ لَنْ نَرَجِعَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ نازل شد.

« شرح آیات و توضیح نکات »

۱- وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّاْ رُءُوسَهُمْ:

(هنگامیکه بمنافقین گفته میشد بیایید پیغمبر خدا برای شما استغفار کند سرهای خود را بر میگردانیدند یعنی اعراض میکردند) در بادی نظر ممکن است تصور شود (همچنانکه بعضی ها چنین پنداشته اند) که از این آیه چنین فهمیده میشود که گناهکاران موظف هستند که نزد حضرت پیغمبر رفته و اظهار کنند که ما بفلان گناه مرتکب شده ایم تا حضرت رسول در حق ایشان از خداوند آمرزش بخواهد و قطعاً استغفار او مانند استغفار شخص عادی نبوده و تأثیرش بیشتر خواهد بود، ولی هر گاه در آیه مذکوره و آیاتی که در این مورد نازل شده دقت کافی بعمل آید معلوم خواهد شد که منظور از استغفار پیغمبر در اینجا غیر از آن است که در بالا ذکر شد و ما برای اثبات مطلب بتوضیح بیشتری میپردازیم:

در دین مقدس اسلام حق بر دو نوع است: حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ النَّاسِ مثلاً بر پا کردن نماز حق الله است و هرگاه کسی نماز را بجا نیآورد میتواند خودش مستقیماً از خداوند استغفار کند و در مقام تدارك آن بر آید و

در این مورد برای استغفار ضرورت ندارد که بشخصی متوسل گردد (۱) اما در مورد حق الناس که مثلاً بمال و آبروی کسی صدمه زده و بوی توهین نموده تنها با استغفار از خداوند گناهِش آمرزیده نمیشود و باید از کسی که بوی ضرر رسانیده و اهانت کرده و قلبش را متأثر و منکسر ساخته است ترضیه خاطر حاصل نماید.

در آیه فوق الذکر نیز استغفار منحصر اراجع بهمین حق الناس است. زیرا منافقین برای جلوگیری از پیشرفت حقائق به حضرت پیغمبر شکمچه‌ها و آزارها و توهینات روا میداشتند و بنابراین موظف بودند که برای استغفار در وهله اول نزد پیغمبر آمده و از وی طلب عفو و مغفرت نمایند و بعد از آنکه حضرت از حق خود گذشت، از خدا نیز برای ایشان مغفرت بخواهد. در این مورد آیات دیگری نیز در قرآن مجید ذکر گردیده که در آنها امر شده است که مردم بروند و از پیغمبر بخواهند که در حق آنان از خداوند استغفار کند. و ما در اینجا فقط بذکر آیه ۶۴ از سوره نساء اکتفاء مینمائیم: **وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.**

(و اگر منافقین و قتیکه بنفس‌های خود ظلم کردند عوض اینکه محاکمه را پیش تو بیاورند بنزد طاغوت بردند، می‌آمدند نزد تو و از خداوند طلب آمرزش میکردند و پیغمبر هم در حق آنان استغفار میکرد)

(۱) منظور این است که در مورد حق الله شخص گناهکار میتواند مستقیماً از خداوند استغفار کند و اگر از پیغمبر و مؤمنین نیز در این مورد التماس دعا کند مانع و اشکالی ندارد چنانکه از وظیفه‌های مؤمن است که در حق برادر خود از خداوند آمرزش بخواهد «ربنا اغفر لی ولوالدی و للذین یؤمنون بיום یقوم الحساب».

البته خداوند را به بندگان خود بسیار برگردنده و مهربان مییافتند). از این آیه و سایر آیات قرآن استنباط میشود که اینگونه استغفار در مورد حق الناس بیان شده است یعنی مجرمی که میخواهد گنااهش بخشیده شود باید همان کسی را که بوی تعدی و توهین و آزار کرده شفیع قرار داده و از او خواستارشود که او را عفو کند و خاطرش از وی راضی گردد و بعد از آن از خدا نیز برای گناهکار، آمرزش مسألت نماید. و ما قبل آیه ای که ذکر شد حاکی از اینست که یکدسته از منافقین درباره قضیه ای محاکمه را پیش یکی از علماء یهود بردند در صورتیکه میبایست قضاوت را بر پیغمبر که مطاع بود واگذار کنند و این موضوع نسبت به رسول اکرم (ص) توهین عمدی محسوب میشود و بنابراین در مقام استغفار موظف بودند که بحضور پیغمبر (ص) بیایند و از او عفو و آمرزش بخواهند تا اینکه حضرت نیز پس از آنکه خودش ایشان را بخشید از خداوند برای آنان طلب مغفرت کند. بنا بر آنچه گفتیم از آیه **تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ** و نظائر آن هرگز مستفاد نمیشود که هر که مرتکب گناهی شد باید نزد پیغمبر رفته و بگناه خود اقرار نموده و از آن حضرت بخواهد که از خداوند برای او مغفرت بجوید، بلکه این آیات عموماً در مورد خاصی که در بالا شرح داده شد نازل گردیده است.

و بعلاوه این امرا شکالات دیگری نیز دارد، مثلاً در صورتیکه تمام گناهکاران در حضور حضرت پیغمبر بگناهان خود اقرار میکردند حجب و حیائی که لازم است بین حضرت پیغمبر و مردم وجود داشته باشد از میان میرفت و گذشته از این چون عده مقصرین بیشتر است هر گاه تمام آنها برای هر گناهی که مرتکب میشوند موظف با استغفار از پیغمبر باشند در این

صورت اوقات شریف حضرت صرف استغفار باین و آن میشد و البته اوقات رسول اکرم (ص) گرانیهاتر از آن بود که در این امر جزئی صرف شود و علاوه بر این از وظائف مهمه ای که از طرف خداوند بر او محول شده بود بکلی باز میماند.

برای اینکه در شرحی که دادیم هیچگونه جای تردید باقی نماند آیه ۹۷ و ۹۸ از سوره یوسف را در این جا ذکر میکنیم: **قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ . قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ :** (فرزندان یعقوب بوی گفتند ای پدر برای ما راجع بگناهانمان طلب آمرزش کن. همانا ما از خطاکاران هستیم . حضرت یعقوب فرمود از خداوند برای شما استغفار خواهم کرد همانا او بخشنده و مهربان است.) بدون شك فرزندان یعقوب با زار و آذیت او پرداخته و درباره یوسف و برادرش بنیامین خاطرش را آزرده بودند، اینک میخواهند پدرشان آنان را عفو کند و بعد از آن از خداوند نیز برای ایشان طلب مغفرت نماید چنانچه حضرت یعقوب نیز فرمود درباره یوسف و برادرش که منظر فرزندان این نبود که خدا بخشنده و مهربان است. در این آیه واضحست که منظور فرزندان این نبود که ای پدر تو از مقریین درگاه الهی هستی و سخن تو در پیشگاه خداوند مورد قبول واقع میشود ، از خداوند مسألت کن که از گناهان ما در گذرد بلکه میخواهند در وهله اول حضرت یعقوب از تقصیر ایشان در گذرد و سپس از خداوند برای آنان طلب مغفرت نماید . و چون موضوع استغفار بمیان آمد مناسبت دارد که آیات راجع باستغفار در حق مشرکین را که خداوند پیغمبر و مؤمنین را از استغفار در حق مشرک نهی میکند در اینجا نقل کنیم:

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلِيَا
قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ . « توبه - ۱۳ »

(پیغمبر و مؤمنین نمیتوانند برای مشرکین طلب مغفرت کنند اگر چه آنان از خویشاوندان باشند ، بعد از آنکه بحضرت رسول و مؤمنین ثابت شد که آنان از اهل آتش می باشند) . منظور این است در صورتیکه سرسختی و عناد مشرکین در مقابل وحدانیت خداوند و حقائق اسلام ، به پیغمبر و مؤمنین آشکار شد اینان هرگز نمیتوانند در حق آنان استغفار نمایند . در اینجا ممکن است بعضی ها سؤال کنند که چرا حضرت ابراهیم در حق پدرش که مشرک بود استغفار کرد؟ در پاسخ میگوئیم اگر بخود آیات در این خصوص دقت شود خود بخود این اشکال برطرف خواهد شد ، بطوریکه در مابعد آیه مذکوره میفرماید : وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارًا لِابْرَاهِيمَ لِأَيِّهِ إِلَّا عَنِ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا (۱) أَيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَأَ مِنْهُ إِنَّ اِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ . (استغفار ابراهیم در حق پدرش بجهت وعده ای بود که پدرش داده بود ، ولی هنگامیکه باو آشکار شد که وی دشمن خدا است از پدرش دوری جست . همانا ابراهیم بیشتر تأسف کننده و بردبار است) از این آیه معلوم میشود که اولاً استغفار ابراهیم بجهت وعده قبلی بود و ثانیاً ابراهیم گمان میکرد که پدرش بجهت رسوخ عقاید باطله در قلبش هنوز کاملاً حقیقت برای او روشن نشده است نه اینکه علم باو

(۱) بعضی ها گمان کرده اند که فاعل « وعده » پدر ابراهیم بوده است ولی اشتباه است و فاعل وعده خود ابراهیم است که موضوع وعده در سوره مریم در آیه ۴۷ ذکر شده است .

عمداً و از روی عناد و لجاجت حقائق را انکار میکنند و هنوز ابراهیم امیدوار بود که تبلیغ وی در پدرش مؤثر خواهد شد و شرح قضیه در سوره مریم ضمن آیه ۴۶ و ۴۷ چنین بیان شده: **قَالَ أَرَأَيْبُ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ؟ لئن لم تنته لأرجمنك واهجرني ملياً. قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيّاً.** (پدر ابراهیم باو گفت آیا تو از خدایان من روی بر میگردانی؟! همانا اگر از توحید دست برداری ترا سنگسار میکنم و مدت درازی از من دور باش. ابراهیم در جواب گفت: سلام بر تو، (۱) از خداوند برای تو استغفار خواهم کرد همانا خداوند بمن مهربان است.) از این آیه چگونگی وعده ابراهیم درباره استغفار او در حق پدرش کاملاً آشکار میشود. و در سوره شعراء آیه ۸۶ حضرت ابراهیم ضمن دعاء خود پیرو دگار چنین میگوید: **وَاعْفِرْ لِي يَا رَبِّي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ.** (خدایا پدرم را بیامرز بر راستی او از گمراهان است). در جای دیگر خداوند بمؤمنین امر میکند که از طریقه ابراهیم در تمام مراحل پیروی کنند مگر در مورد استغفار او در حق پدرش، و میفرماید که در این باره از او تبعیت نکنید:

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِنُؤْمِنُ بِهِمْ إنا برآء منكم و مما تعبدون من دون الله، كفرنا بكم، و بدأ بيننا و بينكم العداوة والبغضاء أبداً حتى تؤمنوا بالله وحده إلا قول إبراهيم لأبيه لا أستغفرن لك وما أملك لك من الله من شيء» «متحنه-۴»

(۱) این سلام، سلام مفارقت و وداع است.

(ای مؤمنین طریقه حضرت ابراهیم و کسانی که با او بودند طریقه نیک و پیروی شدنی است. آنان بقوم خود گفتند که ما از شما و از آنچه جز خدا را میپرستید بیزاریم ، ما بشما کافر شدیم و بین ما و شما عداوت و دشمنی برای همیشه ظاهر گردید مگر اینکه بخداوند یگانه ایمان بیاورید » خداوند میفرماید در تمام این موارد از حضرت ابراهیم پیروی کنید « مگر در این سخن ابراهیم که پدرش گفت که البته برای تو استغفار خواهم کرد ولی در مقابل خدا برای تو کاری نتوانم کرد) .

در اینجا باید توجه کرد که اولاً خداوند میفرماید برای مؤمنین لازم است که در این خصوص (استغفار ابراهیم در حق پدرش) نباید از ابراهیم پیروی کنند و هرگز نمیتوانند برای مشرکین از خداوند طلب مغفرت کنند. ثانیاً مقصود حضرت ابراهیم این نبود که « پدرجان من برای تو استغفار میکنم و حتماً خداوند ترا میبخشد ، زیرا در عابعد آیه تأکید میکند که ای پدر در مقابل اراده خداوند کاری نتوانم کرد یعنی اگر خدا بخواهد که ترا عذاب کند من هرگز قادر بدفع آن نخواهم بود. از مجموع تمام آیات فوق آنچه مفهوم میشود این است که مشرک در صورتیکه در شرک خود ثابت قدم بوده و از پرستش خدایان متعدد در برابر خداوند یکتا و بی همتا دست بردار نباشد و برای هدایت او احتمالی نرود استغفار در حق او جائز نیست . در اینجا ممکن است بپرسند با این شرحیکه داده شد بنظر میرسد حضرت ابراهیم که در حق پدرش استغفار کرده گناهی را مرتکب شده است ؟ در پاسخ میگوییم: اولاً استغفار ابراهیم پدرش بجهت وعده قبلی بود ، ثانیاً در موقع استغفار شرک و عناد و تعصب پدرش کاملاً بر او محقق و ثابت نشده بود « فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه » (اما بمحض اینکه با ابراهیم آشکار شد که پدرش دشمن خدا است از او

بیزاری و دوری جست). با این توضیح اشکال اخیر نیز برطرف شد و ثابت میشود که حضرت ابراهیم در این مورد گناهی را مرتکب نشده است.

۴- سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم : این آیه نیز درباره منافقین است و خداوند در این آیه حضرت پیغمبر را متوجه میسازد که استغفار و عدم استغفار تو درباره منافقین برابر است یعنی اینان قلباً ایمان نیاورده اند و اگر هم برای استغفار بحضور تو بیایند از لحاظ حفظ ظاهر بوده و برای این است که از تعرض مؤمنین مصون مانند از غنائم و غیره بهره مند گردند. در سوره توبه نیز آیه ۸۰ میفرماید:

اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ النَّاسِقِينَ

(ای پیغمبر در حق منافقین خواه استغفار کنی و خواه استغفار نکنی یکسان است. حتی اگر درباره ایشان هفتاد بار آمرزش بخواهی هرگز خداوند ایشان را نمیبخشد زیرا ایشان بخدا و رسوایش کافر شدند و خداوند گروه فاسقین را هدایت نمیکند). در این آیه مقصود این نیست که ای پیغمبر در حق منافقین استغفار مکن، بلکه میفرماید منافقین نزد تو میآیند و ظاهراً اظهار اسلام میکنند و تو نیز بظاهر مأمور هستی و در باره ایشان استغفار میکنی، ولی باید متوجه باشی که خواه برای آنان استغفار بکنی و خواه نکنی حتی اگر هفتاد بار هم برای ایشان مغفرت بخواهی پذیرفته نیست و خداوند آنان را نخواهد بخشید زیرا بنفاق و کفر ایشان آگاه است.

۴- هم الذين يقولون لا تفتوا على من عند رسول الله حتى ينفصوا:
یگانه هدف منافقین تخریب مبانی اسلام و تضعیف مسلمین بود و در
راه رسیدن باین هدف از هیچگونه کارشکنی فرو گذار نبودند. ایشان
میدانستند که اسلام هم مثل مذاهب و مسالک دیگر برای پیشرفت احتیاج
بانفاق دارد و بنابر این بمنظور جلوگیری از این دین مقدس مردم را از
انفاق در راه ترویج اسلام و کمک بمهاجرینی که از مکه بمدینه آمده
بودند باز میداشتند، تا مؤمنین از اطراف پیغمبر پراکنده شوند و نهال تازه
اسلام پژمرده شود. اما متوجه این موضوع نبودند که گنجینه‌ها و ثروت‌های
زمین و آسمان متعلق بخداست حتی روزی خود منافقین را نیز خداوند
تأمین میکند و اگر باران که رحمت الهی است بر زمین مرده نبارد و زمین
زنده نشود، چگونه آذوقه و روزی ایشان تأمین میگردد؟! ایشان
نمیدانستند که بحکم وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا روزی
هر جنبنده‌ای که در زمین است برعهده خداوند میباشد و نیز غافلند از
اینکه اگر ایشان انفاق نکنند خداوند بهر چیز مقتدر است و میتواند
تمام احتیاجات مسلمین را بهر وسیله‌ای که بخواهد تأمین نماید.

بخش سوم

از سوره منافقون

«مشمول بر ۳ آیه»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ
 ای کسانی که ایمان آوردید مشغول نکند شمارا اموال شما و نه اولاد شما
 عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۹)
 از یاد آوری خدا و هر کس بکند آنرا پس ایشان آنانند زیانکاران (۹)
 وَانْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ
 و انفاق کنید از آنچه روزی دادیم بشما پیش از آنکه بیاید یکی از شمارا
 الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ
 مرگ پس بگوید ای پروردگار من چرا بتأخیر نینداختی مرا تا مدت
 قَرِيبٍ فَأَصْدَقَ وَأَكْنَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰) وَلَنْ يُؤَخَّرَ
 نزدیک، تا تصدق بکنم و باشم از نیکان (۱۰) و هرگز بتأخیر نمی اندازد
 اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ
 خداوند شخصی را هنگامیکه آمد مدت آن و خداوند آگاه است
 بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۱)
 بآنچه میکنید (۱۱)

(مفهوم آیات)

در این آیات خداوند میفرماید که ای مؤمنین اموال و فرزندانان شما را از یاد خدا باز ندارد و کسانی که اموال و فرزندانشان آنانرا از ذکر و یادآوری مانع گردد و در نتیجه خدارا فراموش کنند از گروه زیانکارانند (زیرا پاداش حقیقی اخروی را ترك کرده و دنبال منافع زود گذر دنیوی رفته‌اند). ای مؤمنین از روزیهای که بشما بخشیده‌ایم پیش از اینکه مرگ شما را دریابد انفاق کنید، تا وقتی که مرگ رسید کسی از شما نگوید که خدایا چرا مدت اندکی مهلت ندادی تا تصدق کرده‌ام و از نیکوکاران باشم. اما باید بدانید که وقتی اجل کسی فرا رسید خداوند او را هرگز بتأخیر نمیاندازد (بنابراین از فرصتی که در مدت عمر در دست دارید استفاده کنید و از مال خود انفاق نمایید) و بدانید که خداوند باعمال شما آگاه است (و از انفاق و عدم انفاق شما مطلع بوده و در هر حال بشما جزا خواهدداد).

« لغات »

- ۱ - (لَاتُلْهُ - كُمْ) : « مشغول نکند شما را » ، فعل نهی ، مفرد مؤنث غایبه از باب افعال (اَلْهَى يَلْهَى اِلْهَاء) از ماده « لهُو » ناقص و اوی.
- ۲ - اَصَّدَقَ : (صدقه بدهم) فعل مضارع ، متکلم وحده از باب تفاعل و در اصل اَتَصَدَّقَ بوده بنا بقاعده ، حرف تاء بصاد تبدیل گردیده و بعد از ادغام « اَصَّدَقَ » شده است، و قاعده کلی اینست که هرگاه قاء الفعل کلمه‌ای یکی از حروف یازدهگانه « ت ث د ذ ز س ش ص ض ط ظ ،

باشد و آنکامه بیاب تفعل یا تفاعل برود جائز است که تاء تفعل یا تفاعل را از جنس فاء الفعل آن کلمه کنند و درهمدیگر ادغام نمایند و فقط در فعل ماضی آن برای تلفظ، همزه‌ای می‌افزایند مثلاً کلمه صدق از باب تفعل تصدق میشود، تا را بصاد تبدیل و بعد از ادغام همزه‌ای باولش اضافه کرده می‌گویند «اصدق» و مضارع آن در متکلم وحده اصدق میشود و البته این تبدیل جائز است نه واجب و بنابراین «اصدق» و «اتصدق» هر دو بکار میرود. و اینکه در اینجا «فاصدق» منصوب شده بواسطه آن ناصبه‌ای است که بعد از فاء سببیه مقدر است.

وَ اَكُنْ : این واو، واو عطف است و اَكُنْ معطوف است به اَصَدَّقَ و بدیهی است که معطوف تابع معطوف علیه میشود اما باید دید که چرا در اینجا تبعیت نکرده یعنی اَكُنْ مجزوم شده در حالی که اَصَدَّقَ منصوب است. علتش این است که در اینجا اَكُنْ بمحل اَصَدَّقَ عطف شده نه بلفظ آن و البته اَصَدَّقَ لفظاً منصوب است اما محلاً چون در جواب شرط قرار گرفته مجزوم میباشد گویا که جمله اینطور است : «ان اُخِرْتَنِي اَصَدَّقَ وَ اَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ» .

شرح آیات و توضیح نکات

۱ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ : (ای آنانی که ایمان آورده اید اموال و اولادتان شما را از ذکر خدا باز ندارد). قرآن مجید در موارد متعددی بشر را متوجه ساخته است که این جهان گذرگاهی بیش نیست و جهان باقی خانه آخرت است بنابراین

اهمیت اساسی را باید بآبادی خانه ابدی داد و البته برای ادامه زندگی در دنیا نیز تا حدود معینی باید بامور زندگی توجیه کرد: **وَ اَتَّبِعْ فِیْمَا آتَاكَ اللّٰهُ الدّٰرَ الْاٰخِرَةَ وَلَا تَمْسَسْ نَفْسِیْكَ مِنَ الدّٰنِیَا** «قصص- ۷۷» (از آنچه خداوند بتو بخشیده است خانه آخرت را بجوی و حصه خود را از دنیا نیز فراموش مکن). چقدر بدبختند کسانی که عمر گرانبهای خود را فقط صرف مادیات و تأمین زندگی دنیا میکنند و همیشه بفکر ارضاء تمایلات و شهوات نفسانی بوده و هرگز بامور معنوی که سعادت حقیقی را تأمین میکند توجهی ندارند، علائق دنیوی مخصوصاً اموال و فرزندان نظر آنها را جلب کرده و بخود چنان سرگرم ساخته که از خدا پرستی و بجا آوردن نماز و روزه و سایر تکالیف اسلامی بکلی غافل مانده اند، بهمین جهت است که پروردگار جهان ماده پرستی و حب مال و اولاد را بنحوی که مانع از ذکر خدا باشد اساس مفاسد شمرده است.

این گروه باید بدانند که عمل بقوانین اسلام نه تنها هایه خوشبختی در جهان دیگر است، بلکه متضمن سعادت دنیوی نیز میباشد و این جهان فرصتی است برای آنانی که بخواهند باعمال نیک پرداخته و از بدیها دوری جویند تا از آتش دوزخ رهائی یافته و از نعم بهشتی و زندگی حقیقی برخوردار گردند.

از نظر قرآن، این جهان جز بازی و سرگرمی چیز دیگری نمیتواند باشد و زندگی واقعی در خانه آخرت است و **ما هذِهِ الْحَیْوةُ الدّٰنِیَا اِلَّا لَهْوٌ وَّ لَعِبٌ وَاِنَّ الدّٰرَ الْاٰخِرَةَ لَیْهِ الْحَیْوَانُ لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ** «عنکبوت- ۶۳» (زندگی این دنیا چیزی جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی واقعی همانا

در خانه آخرت است اگر بدانند).

از سخنان بالا نتیجه میگیریم که هدف هر فرد مسلمان باید تأمین زندگی اخروی باشد و لذا نداشتن این جهان مادی و اموال و فرزندان او که برای امتحان می باشد وی را از هدف اساسی باز ندارد و با استفاده از فرصت عمر، بانجام اعمال صالحه و تهیه توشه برای آخرت پردازد و بدینوسیله هم در دنیا سعادت مند باشد و هم روز رستاخیز از کیفر الهی خلاص یافته و از نعم بهشتی بهره مند گردد.

۳ - عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ: در اینجا مقصود از کلمه ذکر چنانکه گفتیم یاد آوری خدا یعنی پرستیدن او و بجا آوردن نماز و روزه و عبادات دیگر است و کسانی که پنداشته اند ذکر در این آیه مختص نماز جمعه است دچار اشتباه شده اند. زیرا بهیچوجه نمیتوان آیه عام را بمعنای خاص و بر عکس آیه خاص را بمعنای عام تعبیر کرد لذا کلمه ذکر در این مورد عمومیت دارد و بتمام اقسام عبادت و نماز شامل است و تنها بنماز جمعه اختصاص ندارد.

۴ - وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَّ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ:

(از آنچه برای شما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آنکه مرگ یکی از شما در یابد و آنوقت بگوید: پروردگارا چرا اجل مرا کمی بتأخیر نینداختی تا احسان کرده و از نیکوکاران باشم؟) مقصود این است که روزی میرسد که شخص هنگام مرگ بر کرده خود پشیمان شده و میگوید که چرا من در عمر خود انفاق و احسان نکردم؟ ای کاش عمرم وفا میکرد و زندگانی من طولانی میشد تا بانفاق در راه خدا موفق

شده و در زمره صالحین قرار می‌گرفتیم. ولی متأسفانه که فرصت از دست رفته دیگر برنگردد و در آن هنگام پشیمانی اسودی نخواهد بخشید، لذا بر مسلمانان لازم است که از عمر گرانبهای خود استفاده کرده و از نعمتهایی که خداوند برای آنان ارزانی داشته است در راه خدا احسان و انفاق کنند و در آیه آخر از همین سوره تأکید میکند که: **وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا** (هرگز خداوند کسی را که اجلش فرارسیده بتأخیر نمی‌اندازد) یعنی اجل معین تغییر پذیر نخواهد بود. اینک شرح مختصری در باره اهمیت انفاق: کوشش‌ها و فداکاریهایی که مسلمین در پیشرفت دین اسلام بجا آوردند بر اساس بذل جان و مال بود. آنان از آزارهای دشمنان و حتی از کشته شدن در راه دین مقدس اسلام نهراسیدند و با هر وسیله بود مبنای اسلام را تقویت کردند. از ایشان آنانی که ثروتمند بودند از بذل مال نیز در این راه مضائقه نمودند. آری این ندای خدایی همیشه در گوش آنان طنین انداز بود:

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ

« توبه - ۱۱۱ » (براستی خداوند خریداری میکند از مؤمنین جانها و مالهایشان را در مقابل اینکه برای ایشان بهشت است). لذا آنان اعتقاد راسخ داشتند که با بذل جان و مال پیدایش اخروی خواهند رسید.

گفتیم که در پیشرفت اسلام بذل جان و مال دو رکن اساسی بود و در آیه مورد بحث فقط بانفاق امر شده است، زیرا برای نیرومند ساختن بنیه اسلام بودجه کافی لازم بود مخصوصاً در اوائل کار که مهاجرین مایملک و دارائی خود را در مکه گذاشته و به همراهی پیغمبر

روی بمدینه آوردند و بر عهده انصار بود که مخارج ایشان را تکفل کنند و زندگی آنانرا اداره نمایند. البته انصار نیز به بهترین وجه برای حمایت از مهاجرین برخاستند. در قرآن مجید در مقام تعریف و تشویق آنان در سوره حشر آیه ۹ چنین میفرماید:

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ (یعنی بیغمبر اکرم باید از غنایم قومی که بدون جنگ آمده و بآن حضرت تسلیم شده‌اند بکسانی هم که در مدینه پیش از هجرت مهاجرین ساکن بوده و ایمان آورده بودند تقسیم نماید و اهل مدینه کسانی که از مسلمانان بسوی ایشان از مکه مهاجرت می‌کردند دوست می‌داشتند و دلتنگ نمیشدند از اینکه بمهاجرین از غنایم و غیر آن داده شود و ایشان مهاجرین را بر خود مقدم و مرجح می‌داشتند اگر چه خودشان هم کاملاً نیازمند و محتاج بودند).

موضوع انفاق در اکثر سوره های قرآن بیان شده و در بیشتر موارد خداوند بعد از بیان اَقِمْوُ الصَّلَاةَ ، وَآتُوا الزَّكَاةَ فرموده است و پاداشی که برای انفاق وعده داده بالاترین پاداشها است و فرموده است که بخشش شما مانند دانه ایست که از آن هفت سنبل برآید و در هر سنبل صد دانه باشد. یعنی پاداش نیکی شما صدها برابر خواهد بود، و با اینهمه خداوند بهر کس که بخواند بخشش خود را چند برابر میکند (۱).

اما با وجود اینکه بانفاق اهمیت بیشتر داده است رعایت حد

(۱) مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة اذنبت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم > بقره- ۲۶۱- ۴

اعتدال را واجب شمرده و فرموده است که: **وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُوبَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا** « اسراء - ۲۹ »
 نه چنان بخیل باش که هرگز دستت برای انفاق بسوی دیگران دراز نشود و نه چنان سخی باش که هر چه داری بفقرا بیخشی و خود را خسته و عاجز و مورد ملامت قرار دهی (و همچنین بانسان امر کرده است که هدف اساسیش، خانه آخرت باشد، ولی نصیب دنیوی را نیز فراموش نکند . علاوه بر رعایت اعتدال باید انفاق بدون ریا و منت انجام گیرد، چنانچه اگر ریا و منتی در کار باشد مانند اینست که روی سنگ همواری خاکی گرد آمده و باران شدیدی بر آن بیارد که تمام خاک را بشوید و همچنین است انفاق از روی ریا و انفاقی که در آن منت و اذیتی تابع شود که بکلی باطل و **كَانَ لِمِ** یکن میباشند و ابدأ با انفاق توأم باریاء اجری نخواهد داد (۱).
 نکته مهمتر اینکه با تأکید بیشتری که در انفاق شده است خداوند انفاق را از کفرین و منافقین نمی پذیرد. زیرا تمام اعمال صالحه و همچنین انفاق، باید بر اساس خلوص نیت انجام بگیرد و کفار و منافقین این خلوص نیت را ندارند. بهمین جهت است که با بیان عتاب آمیز خطاب میکند : ای منافقین خواه شما از روی طوع و رغبت و خواه از روی کراهت انفاق کنید پذیرفته نیست زیرا شما قوم فاسق هستید. آری بمصداق آیه: **إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ**، خداوند انفاق را از کسانی که عملشان از روی تقوی و خلوص نیت باشد قبول دارد و اجر خواهد داد و حتی خداوند سخن نیک و زبان نرم را بهتر از انفاقی که بر آن

(۱) یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالنسب ولا الذی کالذی ینفق مالہ رتاء الناس ولا یؤمن بالله والیوم الآخر فمثلہ کمثل صفوان ... « بقره - ۲۶۴ »

-۷۱-

منت و اذیتی تابع شود دانسته است و همچنین انفاقی را که در پنهانی
باشد بر انفاق آشکار و علنی مزیت و برتری داده است. مطالبی که در بالا
بطور اشاره بیان کردیم هر یک موضوع قابل شرح است و در قرآن آیات
زیادی در خصوص آنها نازل شده است.

تاریخ رمضان ۱۳۷۳ مطابق اردیبهشت ۱۳۳۳

« پایان تفسیر سوره منافقون »



چون تنوین رفع در چاپخانه موجود نبود لذا در کلمات زیر فقط ضمّه گذاشته شده لطفاً تصحیح نمایید :

صفحه	سطر	کلمه	صفحه	سطر	کلمه
۱۲	۱۳	علیم	۴۶	۱۶	مستفزه
۱۷	۲۱	بصیر	۴۸	۳	خشب
۱۹	۸	میت	۴۸	۳	مسنده
۲۰	۱۰	قلیل	۴۸	۱۶	سورة
۲۱	۳	خیر	۴۸	۱۷	مخرج
۲۱	۱۱	خیز	۵۰	۱۲	سواء
۲۸	۲	صلوة	۵۸	۱۲	عدو
۲۸	۳	واحدة	۵۸	۱۳	اواه
۳۰	۲۲	خیر	۵۸	۱۳	حلیم
۳۴	۳	خشب	۵۹	۳	أراغب
۳۴	۵	مسنده	۵۹	۵	سلام
۳۷	۱۷	قوم	۵۹	۱۶	اسوة
۴۱	۲۱	غشاوة	۵۹	۱۶	حسنة
۴۱	۲۱	عذاب	۶۳	۱۱	خیر
۴۲	۱	عظیم	۶۶	۱۹	لهو
۴۶	۳	کثیر	۶۶	۱۹	لعب
۴۶	۸	قلوب	۶۹	۷	خاصة
۴۶	۹	اعین			
۴۶	۹	آذان			
۴۶	۱۶	حمر			

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**